هو

کتاب تذکرهٔ

علویه را که یکی از اخیار روات
روزگار بملاحظهٔ سابقهٔ حقوق نعمت
بقلم آورده در این عهد خجسته مهد و زمان صاحب
اختیاری حضرت اقدس اشرف امجد اسعد والا
بندگان اکرم ارفع ولیعهد دولت ابد مدت روحنا فداه
در دار السلطنهٔ تبریز در دار الطباعهٔ فخر الحاج
حاجی احمد آقا تاجر کتابفروش بحلیهٔ طبع درآمد

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما
هر ذره خاک افتاده جائی

حرر فی شهر محرم الحرام
۱۳۲۴

کتاب تذکرهٔ علویه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا و وفقنا لمودة اهل بیت نبیه علیهم الصلوة والسلام

مادارت اللیالی والایام و بعد این مختصر تذکره ایست مشتمل ببعض

که از شاءات و اتفاقات راجعه بشخص جلیل مکرم و آقای معظم

جناب مستطاب اجل افخم ملاذ الانام مؤید الاسلام ظهیر الملة والدین

عمدة المحققین آقای حاجی میرزا رفیع نظام العلماء مد ظله السامی که سالها

این بندهٔ نگارنده در تبریز خدمت ایشان مستفید و مستفیض و حقوق

زیاد از آن معدن خیر و منبع فیض در ذمه دارم و غالباً از حسن

سلوک و محاسن آداب انتخاب و سلیقهٔ مستقیم ایشان

فیض یاب بوده وشوق وانس مخصوص بتالیفات فائقه ایشان
داشته ام این اوقات ببعض ملاحظات تکلیف حق شناسی
خود دانست که شمهٔ از بعض گذارشات ایشان از روی
حقیقه وبصیرت بقلم آرد تا بمرور زمان برای بعض بخبران حقایق
برخی وقایع واتفاقات راجعه بایشان مخفی ومستور نماند
این بنده حقیر تا این سن وسال خدمت جمعی از ارباب
علم وکمال رسیده وسبک وحالت اغلبی را دیده وسنجیده خدمت
این شخص جلیل نیز رسیده مینی وبین الله جناب معظم را میان
خود وخدا خیلی صدیق وامین وسزاوار هرگونه تمجید وتحسین بجا
آورده لهذا اسالهاست خدمت ایشان اخلاص وارادت
معنوی دارم وبانیمعنی شاکرم

لفظش همه معانی وقولش همه عمل	کارش همه ستوده ورایش همه صواب

لو حبسه لرأیت الناس فی رجل   والدهر فی ساعة والارض فی دار

اثر سیادت ونجابت از ناصیه جمال ایشان هویدا است حقیقت

این بنده اخلاص وارادت ایشان را نوعی ذخیره آخرت

و وسیله تکمیل عبادت بجا آورده ام امیدوارم مخلص بی ریب

وریا باشم که منظوری جز رضای جد ایشان در نظرم نیست

قال تعالی   قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی

ثمرات حفظ حقوق ومیامن وبرکات سادات عالیدرجات

نزد همه مسلمین معیّن ومعلوم است

در امالی صدوق   از امام رضا علیه السلام روایت کرده که

آنحضرت فرمود   النظر الی ذریتنا عبادة   فقیل له

یا ابن رسول الله النظر الی الائمة منکم عبادة ام النظر علی جمیع

ذریة النبی   فقال علیه السلام النظر علی جمیع ذریة النبی عبادة

و تیمناً اینچند فرد را نیز در بدو رساله مناسب حال خود دیده ثبت میکند

منت خدای را که مطیع پیمبرم / فرمان بر قضای خداوند اکبرم

زانها نیم که حسن فروشم بمال و زر / تقوی است زینت من و زهد است یاورم

توحید بحر باشد و تن همچو کشتی است / جان ناخدای کشتی و عقل است لنگرم

آفاق را به تیغ توکل گرفته ام / نی راغب سپاه و نه محتاج لشکرم

تا من به بسته ام کمر فقر بر میان / از تاج فقر طعنه زن تخت سنجرم

اطراف عالم از نفس من معطر است / زیرا پر آتش است درون همچو مجمرم

زانها نیم که پای ز دامن فرو کشم / گر فی المثل چو کوه نهی تیغ بر سرم

یاجوج حادثات جهان را چه اعتبار / با من که در شکوه چو سد سکندرم

همچون زمین بصورت اگر مفلسم ولیک / چون آسمان بگوهر معنی توانگرم

با خسروان روی زمین نیست حاجتم / تا من گدای حضرت ساقی کوثرم

شاه نجف امیر ولایت علیست که / بر سر ز فخر خاک ره او چو افسرم

تا سر بر آستانهٔ جاهش نهاده‌ام
مهر است متکا و سپهر است بسترم

من خود کیم که دعوی مهر علی کنم
من بنده کمینه غلامان قنبرم

نسبت بخاندان علی و بآل او
زان کرده‌ام درست که پاک است مادرم

وانرا که بر ولایت او نیست نسبتی
خصم من است گر همه باشد برادرم

گر همچو بوتراب کسی در کمال و فضل
گویند هست بعد نبی نیست باورم

در کام من ز مدحت حیدر حلاوتیست
کز ذوق آن حرام شود طعم شکرم

مخفی نماند که این بنده بعد از مدتها مفارقت از فیض حضور آقای مکرم معظم در سال هزار و سیصد و یک هجری بمشهد مقدس مشرف شدم که چندی نگذشت در فصل بهار آن سال جناب مستطاب آقای معظم سلمه الله و مد ظله نیز مشرف شدند و سابقاً در زمان تولیت مرحوم مغفور میرزا سعید خان وزیر امور خارجه طاب ثراه

درحق معزی الیه منصب خادمی در کشیک چهارم بقلم معجز رقم آن

وزیر بی نظیر توقیع رفیع صادر شده بود سال ورود ایشان هم

بخراسان حکومت آن صفحات بامرحوم رکن الدوله برادر مرحوم

مغفور شاه شهید طاب ثراه بود و اتفاقا این بنده نوعی بستگی

بکارگذاران ایشان بهم رسانده بود قبل از ورود جناب معظم از

جانب سنی الجوانب شاه شهید اعلی الله مقامه دستخط مبارکی در

توقیر و احترام ایشان ضمن مطالب حکومتی رسید شاهزاده معظم

تلگرافا احوال ایشان را پرسیدند و مراقب بودند همینکه بطرق

رسیدند از جانب تولیت عظمی و حکومت سنیه و خدام آستانه

مقدسه و اهالی ولایت احترامات شایسته درحق ایشان بعمل آمد

باکمال خوشی وارد کردند و همگی مقدم ایشان را گرامی داشتند

سواد توقیع رفیع محترم که از قلم معجز رقم مرحوم مغفور میرزا سعید خان

وزیر مهام خارجه درآمده باین قرار است تمیناً دراین رساله درج میکند

توقیع رفیع

العزة لله ولرسوله وللمؤمنین رفیعتر سخنی که دُرر الفاظ ازآن نظام

گیرد و نشر نفیز بیانی که غُرر معانی بدان آغاز و انجام پذیرد حمد

خداوند علام و شکر کردگار منعام است جلت قدرته و عمّت

نعمته که لوای ولای ما را در هر قطر شاسع برافراشت و بنای

عُلای ما را فوق الرفیع التاسع بگذاشت

بیت

ان الذی سمک السماء بنی لنا	بیتاً دعائمه اعز واطول

و درود شایان و ثنای بی پایان نیاز حضرت قدس و نثار

محافل انس آباء و اجداد کرام ما علیهم من الرحمن الف سلام

نخست مخدوم عالم امکان و عالم علم ما کان و ناظم مصالح دو جهان

محمد المصطفی الهادی مدائحه اسفار توریة بل آیات قران
و آل اطیاب و اصحاب انجاب او باد که سلسلهٔ نیاتش را
صدور و آسمان ولایت را بدور ند خصوصاً صهر معظم و صنو مکرم
و یگانه پسر عم او اخو النبی و خیر الناس کلهم و اولاد و
و امجاد و احفاد انجاد او که کمینه خادمشان جبرئیل امین و کمتر
چاکرشان را شرف بر ملکوتیین است از آنجا که در نظر الطاف
و وجههٔ مکارم و اعطاف ما نزدیک و دور و غیاب و حضور
یکسان است هر یک از شیعیان خاص را که در آنحضرت
سپهر اختصاص سمت ارادت و اخلاص است و آن ام
قاص فیضی از مرحمت علم ما در خور مرتبه و مقام شامل
حال خواهد گردید و باران نوال و سحاب افضال برکشت زار
آمالش در هر ناحیه بادیه ام عالیه ارودی بلاد اجود کفی عنها

خواهیم بارید خاصه آنانیکه در منبت سیادت. که منبع سعادتست

اصیل و از فنون معارف دارای حظ جزیل و مصداق

علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل من جمله جناب قدسی نصاب

قدوسی انتساب عمدة الاعاظم و الأطیاب المخلص الصادق

فی الولاء میرزا محمد رفیع نظام العلماء که سالهاست با علو

حسب و عز نسب در صفحات آذربایجان مارا خدمتگذار

و جان فشان و بمصدوقه انا لانضیع عمل عامل

شایستهٔ پاداش و احسانست مکرر در حضرت گردون

بسطت ما مستدعی انتسابی گردیده اینک مدت ارتقاب

او بسر حد نصاب رسیده وقت آنست که عرض او را

بسمع رضا اصغا و ایجاب و بکرمیه

فاستجبنا له و نجیناه من الغم جواب فرمائیم بل درمدارج

قرب ابواب ورفعناه مکاناً علیاً بروی او گشائیم

لهذا امر منجز مینمائیم که جناب جلالتمآب قوامالمعلی والاحتشام

ولی استان عرش مقام مؤتمن الملک حاجب خاص

و رضوان با اخلاص ما اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره

پایه قدر او را برآرد و بخدمت خادمی در کشیک چهارم

تشرفاً مفتخر دارد

رتبة سل بها العظمین جبریل و میکال کیف قد خدماها

تا منطوق سعدت بطلعته الملک السعید را ورد

زبان سازد و بمضمون

الی شرف ترامی ترقاه ونطلعه الی امد بعید

بر اماثل زمان بلکه بر ملائک آسمان بنازد و مقرر آنکه عمال

خجسته خصال شرح فرمان قضا مثال را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نمود

از تبدل و تغییر مصون و محروس دارند و کان ذلک فی شهر شوال ۱۲۹۵

سواد دستخط همایونی است که بنواب والا رکن الدوله صادر شده بود

جناب نظام العلماء از مخلصین و از اشخاصی است که در آذربایجان بلکه همه ایران معروف و بعقل بود و تنخواهی مشهور است کمال مرحمت را درباره او داشته و داریم و انشاء الله تعالی در سفر مشهد باید خیلی با خوش بگذرد و تمام حکام خراسان مخصوصاً رکن الدوله کمال رعایت و توجه را در آسایش او بکنند

مؤلف اوراق گوید این بنده ایام تشرف ایشان در خراسان غالباً از خدمت ایشان مستفیض بودم بعض دستخطهای دیگر نیز دیدم که دلیل کمال توجه و قدردانی شاه مرحوم طاب ثراه بود سواد بعضی از آنها را برداشته اینک برای یادگاری قبل از شروع باصل مطلب

ثبت میکنند کلام الملوک ملوک الکلام

من جمله دستخطی است که در سفر اول طهران و خراسان ایشان صادر شده

جناب نظام العلماء حقیقة همیشه از دولتخواهی های صادقانه

شما کمال خشنودی و رضامندی را داشته و داریم و شما

و سلسله شما را از مخلصین خودمان و دولت و ملت

میدانیم اینذفعه هم که شما را دیدم و مختصر صحبتی که شد بر عنایات

سابقه ام افزود و البته خود و اولاد و اقارب شما در

کمال آسودگی مشغول خدمات و دعاگوئی باشند بعضی

مطالب و فقرات اگر باشد توضیحاً بجناب وزیر امور خارجه

اظهار و انها نمائید البته احکام آنها داده خواهد شد فی شهر ربیع الثانی

دستخط دیگر راجع بایشان خطاب بجناب مستطاب اجل

امین السلطان دام جلاله

جناب امین السلطان   این کاغذ جناب نظام العلماء را خواندم

کیست که بتواند بگوید چیزی را در حق ایشان که غیر از دولتخواهی

و ملت پرستی باشد این حرف را هیچکس نمیتواند بگوید چرا که

بجناب ایشان نمی چسبد ما از طرز رفتار و دولتخواهی و شاه

پرستی و غیرت نظام العلماء بخدا قسم است انقدر راضی

و مشعوف بودیم و هستیم که حد و اندازه ندارد کاش همه اهل

ایران سرمشق رفتار خود را از جناب ایشان بگیرند البته

همین دستخط را لای پاکت گذاشته برای ایشان بفرستید

ملاحظه نمایند

دستخط دیگر که در وقت فرستادن مصابیح الانوار ر

تالیفی خودشان صادر شده بود

جناب نظام العلماء   عریضهٔ آنجناب ملحوظ افتاد در وصول

معروضات شما که آیت صدق و گواه دولتخواهی و دعاگوئی شماست خاطر ما را مسرت و انبساط مخصوصی حاصل میشود و معتقدات خود ما نرا نسبت بآنجناب کاملتر می بینیم نسخهٔ که در مسائل مبدأ و معاد براهین حسنه و منصوصات آیات و اخبار جمع و تألیف و در فراغت ایام مسافرت خود این ذخیره را ذخیره ساخته اید ملاحظه کردیم خیلی سلس و مفید بنظر آمد و البته محل رغبت خواص و عوام خواهد بود نتایج فکر و خاطر آنجناب هرچه باشد مطلوب و مرغوب است همیشه وصول عریضجات آنجناب که مراسم دعاگوئی و هواخواهی دولت را حاویست در حضور ما موقع تحسین و قبول دارد از مواظبت وکیل الملک و میرزا محمود خان در خدمات مرجوعه اشاره کرده بودید آنجناب همیشه بخدمات ممتاز دیده و دولتخواهی مخصوص بوده اند کمال

مرحمت را نسبت با نها داشته و داریم

ایضاً صورت دستخط دیگر

جناب نظام العلماء کتابی را که فرستاده بودید بحضور رسید بسیار
بسیار مقبول افتاد و خیلی خوب نوشته اید بسیار مفید است
مطالب خوبی دارد

ایضاً صورت دستخط دیگر که باز خطاب بخود جناب
معظم بود

جناب نظام العلماء ذریعهٔ شما را که بخط خوش پسر خود نوشته
بودید ملاحظه کردیم بسیار محظوظ شدیم الحمد لله از خانوادهٔ شما
چه قدر ها اشخاص قابل با فایده برای خدمات ترجیت شده
و حاضر هستند وکیل الملک که جای خود دارد چه قدر ها قابل
ارجاع خدمات عمدهٔ دولتی است و مشغول است

میرزا محمود خان هم الحق جوان آراسته و شایسته هر نوع
خدمات است انشاءالله تعالی پسرهای شما هم همه قابل
و منشاء خدمات نمایان در آتیه خواهند بود در حق شخص
شما هم کمال مرحمت و التفات را داشته و داریم بودن
شما را در طهران در حضور هیچوقت فراموش نمیکنیم باز هم البته
اتفاق خواهد افتاد که ملاقات شود و بحضور برسید زیاده فرمایش نبود

و در این دستخط مبارک مقصود از وکیل الملک مرحوم میرزا اسدالله
خان ناظم الدوله است که آنوقت لقب وکیل الملک
داشت و مراد از میرزا محمود خان علاء الملک سفیر کبیر
است که حالا وزیر علوم میباشند و هر دو برادر
صلبی و بطنی جناب مستطاب آقای نظام العلماء میباشند
و دستخط مبارک دیگر

این خط عز نصیحت نمط
جناب مستطاب اجل اکرم
آقای حاجی میرزا نصرالله خان
صدر اعظم مشیرالسلطنه
فرزند جناب معظم بوده
که حالا بفضل خدا از اجله
وزراء و طرف مشیر
د اعتماد ملوکانه است
ادام الله اقباله

جناب ناظم العلماء،

ذریعه خلوص و ارادت ضمیمه آنجناب که از دعاگویان خاص حقیقی میباشید با کتاب سر الشهاده از تالیفات آنجناب بتوسط امین السلطان بحضور رسید بنظر عنایت و التفات مخصوص ملاحظه نمودیم حقیقة کتاب را خیلی خوب تالیف نموده اید مختصر و جامع و صحیح مختصر و مفید که از قدیم گفته اند همین است مخصوصا در اوطاق در حضور خود گذاشتیم که همیشه ملاحظه فرمائیم قدر زحمت شما در راه شرع و ملت و بدعاگوئی کا علما منظور داریم دست لاف عیدی هم مخصوصا با امین السلطان دادیم برای شما بفرستند جمادی الاخری ۱۳۱۲

در تعریف احوال جناب مستطاب معظم علاوه بر آنچه بعض تحریرات و تقریظات از معتبرین علماء اعلام و فقهاء کرام

و در ظهر برخی تألیفات ایشان نوشته شده نوشتجات چندی از
مرحومان مغفوران فاضل ایروانی و فاضل شربیانی اعلی الله مقامهما
و بعضی معتبرین دیگر از علماء عتبات عالیات و بعض علماء
تبریز ملحوظ شد کلیةً دلیل کمال تمجید و تحسین و اعتقاد و اعتماد
برفعت مقام و علو مراتب علمیه آنجناب بود و حقیر خواست
سواد بعض آنهارا در این مجموعه درج کند در اینباب از
جناب معظم استیذان کردم مائل نشدند و فرمودند چون مرا
منظوری و غرضی در انتشار و اشتهار آنها نیست نگارش سواد
آنها لزومی نخواهد داشت

کتب مؤلفه ایشان بسیار است از جمله آنچه این بنده نگارنده
نسخه آنهارا دیده باین تفصیل است. کتابهائی که تا حال طبع
شده معروف است من جمله

ترجمة الادب فارسی در صرف و نحو کتاب تحفة الامثال

لؤلؤة البحار حقیقة الامر در بیان مسئله لاجبر و لاتفویض رساله

کنوز السعاده و رموز الشهاده عربی مفاتیح الکنوز فارسی در مراثی

و اسرار شهادت مصابیح الانوار در توحید و بیان معاد

جسمانی سر الشهاده مقالات نظامیه فتوحات نظامیه

سفرنامه غروی تحفه خاقانیه در بیان حدود و حقوق سلطنت

و رعیت انیس الادبا و سمیر الشعراء مشتمل بمطالب

متفرقه که در سبک کشکول است کتاب حقوق دول و ملل

آداب الملوک در شرح فرمایش و دستور العمل جناب امیر

علیه السلام بمحمد بن ابی بکر وقتیکه او را بحکومت مصر میفرستادند

حقوق نظامیه در شرح رساله حقوق حضرت سید السجاد علیه السلام

مروی از کتاب خصال و کتاب من لایحضره الفقیه

کتابهائی که هنوز چاپ نشده

مجمع الفضائل در ذکر مناقب و فضائل جناب امیر علیه السلام
اربعین مختصر مشتمل بر چهل حدیث مختصر اربعین مفصل مشتمل بر چهل حدیث
مفصل سفرنامه رضوی دیوان قصاید و اشعار عربی و فارسی
در مدائح و مراثی فوائد نظامیه

در سنه ماضیه سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری که
باز این بنده بارض اقدس مشرف شده بود در عرض راه
از گذارش حال ایشان مکرر بعض آقایان و معارف
و آشنایان بواسطه بستگی داعی جویا شدند بقدر بصیرت
و اطلاع خود جواب دادم تا آنکه در مشهد مقدس نزد یکی از
مخلصین ایشان مشروحه بنظر رسید که خود جناب مستطاب معظم وقتی در
جواب شخص عزیزی از دوستان خود نوشته اند راجع باین

بانیو قاثع باقتضاء ارادت خالصانه نسخهٔ ازاو برداشتم تا اصل
مطلب وحقیقت واقعه بدست آید و این تفصیل بمرور دهور
بوضع دیگر تبدیل و تاویل نگردد این روزها همان نسخه بنظر بعض آقایان
رسید تشویق در استنساخ و طبع آن نمودند
لهذا این عبد فقیر بمقام طبع آن برآمد و طبع و انتشار آنرا از
خود نوعی خدمت بسلسله سادات عظام و ذریهٔ اولاد ائمه انام
سلام الله علیهم دانست
بدان امید زدم نقش قول حضرت دوست — بیت — که روز حشر بدستم خبر این عمل بندند
و قبل از شروع بقصد و مقصود تیمناً و تبرکاً این دو حدیث معتبر را
درعنوان مطلب نقل میکنم
علامهٔ حلّی مرحوم در اواخر کتاب قواعد نقل میکند
که جناب رسول ص فرمود انّی شافع یوم القیمة لأربع اصناف

ولو جاؤا بذنوب اہل الدنیا

رجل نصر ذریتی ورجل بذل مالہ لذریتی عند المضیق

ورجل احب ذریتی باللسان والقلب ورجل سعی فی حوائج

ذریتی اذا طردوا وشردوا

وقال الصادق ؑ اذا کان یوم القیمۃ نادی مناد

ایہا الخلائق انصتوا فان محمد ؐ یکلمکم فینصت الخلائق فیقوم

النبی ؐ فیقول یا معشر الخلائق من کان لہ عندی ید ومنۃ

او معروف فلیقم حتی اکافیہ فیقولون بآبائنا وامہاتنا وای

ید وای منۃ وای معروف لنا بل الید والمعروف للہ

ولرسولہ علی جمیع الخلائق فیقول ؐ بلی من آوی احداً من اہل

بیتی او کساہم من عری او اشبع جائعہم فلیقم حتی اکافیہ

فیقوم اناس قد فعلوا ذلک فیأتی النداء من عند اللہ

یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیک فاسکنهم من الجنة حیث شئت فیسکنهم فی الوسیله حیث لا یحجبون عن محمد و اهل بیته صلوات الله علیهم اجمعین انتهی

صورت جواب آن قدوة اولی الالباب که در شرح واقعه معلومه اجمالا در جواب بعض دوستان مرقوم داشته‌اند بعد التحیة و التسلیم می‌نویسند

بسم الله خیر الاسماء

از تفصیل این قضیه که شما حالا جویا میشوید پیشتر با نیز بعضی دوستان از داخله و خارجه مکرر جویا شدند ولی آنوقتها ملاحظه کردم با این زودی که هنوز اطراف این واقعه را دیگران درست نشنیده و مرتکبین بمجازات خدائی نرسیده شرح این قضیه جز اینکه اسباب مزید ملال دوستان و مایهٔ افسردگی

خاطر ایشان باشد لذتی و ثمری ندارد

لهذا رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره همه را بسکوت گذرانده از

اقایان از نگارش شرح حال و تفصیل مقال عذر خواستم

و در پیش شاه و کد اازاینها که باعث این کارها بودند اسمی

نبردم و شکوه و شکایتی باحدی نکردم والا شاه و وزیر از مطالبه

حقوق ما صرف نظر نمیمود عمده علت سکوت عدم رغبت خودمان

بود که قبول آنرا از خود نوعی ذلت و منافی غیرت سیادت

دیده صرف نظر کردیم

چنانچه از موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است

که سوال کردند از آنحضرت چرا امیرالمؤمنین علیه السلام

فدک را بعد از استقرار امر خلافت استرداد نفرمود

آنحضرت این قسم جواب داد انا اهل بیت لا یأخذ لنا

حقوقنا فمن ظلمنا الا هو یعنی الآیه

عقیل نیز که خانه حضرت نبوی را در مکه فروخته بود و بعد از فتح مکه

بآنحضرت بعضی عرض کردند چرا خانه خود را استرجاع نمیفرمائید

آنحضرت اینگونه جواب داد تا اینکه چندی نگذشت بحمد الله

اثر تسلیم و سکوت این بندگان در عالم شهود ظاهر و نمایان

گردید معرضین کاملاً بجزای خود رسید و کم کم مطلب برای دور و

نزدیک بوسائل مختلفه واضح و آشکار شد همه دیده و دانستند

که از ما ها جای شکایتی نبوده و هرگز طرف دعوا باکسی نبوده ایم بلکه

مایهٔ این مفسده همان غرض بعض مردم حسود خود خواه بود که وجود

این خانواده را محل خیالات خود میدانستند و از ما ها در

باره خودشان همیشه بملاحظه مراحم شاهانه و توجهات

اولیای دولت دربارهٔ خود نگران و مخوف بودند و میخواستند

درآنموقع توهینی برای ما ها و خدمتی بشخص بعض ظلام نمایند

لهذا به تمهید و همراهی چند نفر آن شعله افروخته را که تمام

اهل ولایت میدانست برای دیگری است تدبیرات

خفیه و همراهی بعض اجزاء و عمله مخصوص بطرف ما ها مشتعل کردند

تا عوام را باین وسیله و حیله در این سمت مشغول کرده پس بواسطهٔ

دهشت و وحشت این حرکت خارق عادت آنجماعت را

از صرافت تعرض بدیگری انداختند عجب است چندی

نگذشت مطلب باغلب اهل ولایت معلوم و اغراض مفهوم

داز باطن اجداد طاهرین وفاقشان به نفاق و اتفاقشان

باختلاف مبدل شد و هرکدام از ایشان ببلائی مبتلا کردید

و فلان و بهمان نیز بمجازات عمل خود رسید که وضع همه اینها را

دیگران هم دیده و شنیده حال دیگر چندان حاجت بتصریح

در توضیح اینمطلب میت

قال الله تعالی ویوم یعض الظالم علی یدیه ویقول یالیتنی لم

اتخذ فلاناً خلیلاً

ظالم و فلان که در اندک زمانی با اغلب اعوان خود از میان

رفتند حالا نمیدانم در آن عالم چه حالت دارند و معامله

اجداد طاهرین با آنها چگونه میباشد برای ما که بحمد الله

در تلافی آن وضعها در اندک زمانی انواع و اقسام خوشوقتیها

و دلگشائیها بهم رسید و همه این گشایشها بعقیده خودم

اثر همان اعراض از خلق و توجه بحق این بندگان بود

که اغلبی ورد زبانم بود

الهی قد انقطع رجائی عن الخلق انت رجائی

بعد از این وقایع واقعاً محبت و مهربانی اشخاص بغرض در حق
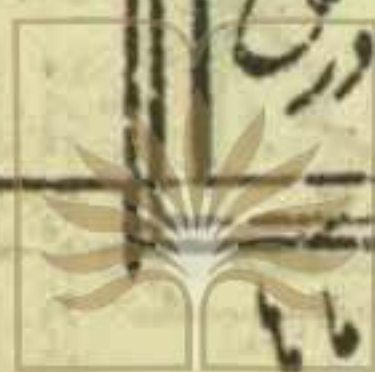
ماها بیشتر از پیشتر افزود و مکرر از جانب مردمان بزرگ

علاوه بر رسم ملاطفت و دلجوئیها ظاهر گردید تا اینکه

باکمال شوق و لذت زیارت حضرت عبد العظیم و زیارت

معصومهٔ قم و تشرف بمدینهٔ منورهٔ و زیارت مکّهٔ معظّمه و زیارت

عتبات عالیات بخوبی و خوشی نصیب گردید علاوه

بر سیاحتهای با فراغت طهران و دیدن بلاد عدیدهٔ

داخله و خارجه و ظهور ملاطفتها و انسانیتهای هر قبیل مردم

در بلاد غربت که تفاصیل آنها را از دیگران باید شنید

و نعم ما قیل

لو کان فی شرف المأوی بلوغ علی
لم تبرح الشمس یوماً دارة الحمل

بعون الله در این سفرها همه جا حظها حاصل کردم و لذتها بردم و

در این انقلابات روزگار بحمد الله در عالم خود حالت خوشی

بهم رساندم ولی اعتباری دنیارا کاملا فهمیدم دلم از محبت
هرگونه علاقجات دنیویه نوعی سرد و سست شد که دیدم هرقدر
علاقه دنیویه زیاد باشد صدمه و اذیتش در دنیا و عقبی بیشتر است

هر که بارش بیش بر پشتش بیشتر قلبا مایل بسبکباری شدم

و نعم ما قال

لله در النائبات فانها صدأ اللئام وصیقل الاحرار

نظامی

کیسه برانند درین رهگذر — هر که تهی کیسه تر آسوده تر
محتشمی دردسری می پذیر — ورنه برو دامن افلاس گیر
کوسه کم ریش دلی داشت تنگ — موی کنان دید دو کس را بجنگ
گفت رخم گرچه ز حاجی بس است — ایمنی از ریش کنانم خوش است
مصلحت کار در آن دیده اند — کز خر تو بار تو بخریده اند

١١

تا تو چو عیسی بدر دل رسی نی خبری بار بمنزل رسی

عن السجاد علیه السلام ان الله لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء

کما یتعاهد الغائب اهله بالطرق وانه لیحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب

المریض

در علل الشرائع از ابعبد الله علیه السلام روایت کرده

که انحضرت فرمود ان اشد الناس بلاء النبیون

ثم الوصیون ثم الامثل فالامثل وانما یبتلی المؤمن علی قدر

اعماله الحسنه فمن صح دینه وحسن عمله اشتد بلائه وذلک

لان الله عزوجل لم یجعل الدنیا ثوابا لمؤمن ولا عقابا لکافر

ومن اسخف دینه وحسن عمله قل بلائه والبلاء اسرع من المؤمن

التقی من المطر الی قرار الارض

وفی کشف الغمه عن جابر الجعفی قال قال لی محمد بن علی

يا جابر اني لمحزون واني لمشتغل القلب قلت وما حزنك وما

شغل قلبك قال يا جابر انه من دخل قلبه صافي خالص دين الله

شغله عما سواه يا جابر ما الدنيا وما عسى ان يكون ان هو الا

مركب ركبته او ثوب لبسته او امراة اصبتها

يا جابر ان المؤمنين لم يطمئنوا الى الدنيا لبقاء فيها ولم يأمنوا

قدوم الآخرة عليهم ولم يصمهم عن ذكر الله ما سمعوا باذانهم

من الفتنة ولم يعمهم عن نور الله ما رأوا باعينهم من الزينة ففازوا

بثواب الابرار وان اهل التقوى ايسر اهل الدنيا مؤنة واكثرهم

معونة ان نسيت ذكروك وان ذكرت اعانوك قوالين

بحق الله عز وجل قوامين بامر الله قطعوا محبتهم لمحبة ربهم ونظروا الى الله

والى محبته بقلوبهم وتوحشوا من الدنيا لطاعة مليكهم وعلموا ان

ذلك منظور اليه من شأنهم فانزل الدنيا بمنزلة نزلت به

واُرحلت عنه الجبال اصبحت فی منابك فاستيقظت ولیس معك شیئ احفظ الله ما استرعاك من دينه وحكمته

آن مهر و وفا كه درمیان بود نماند / وان صدق و صفا كه درجهان بود نماند
از اهل زمان چو نا امیدم شب و روز / میلی كه مرا باین و آن بود نماند

لا یخفی با این حالت بحقوق مردم این زمانه وسردی وسستی اغلب بنی نوع وضعف قوای بدنی و فوت اغلب هم سنهای ورفقا معلوم است شخص هر قدر بصیر وخبیر هم باشد بشرح احوال وتحریر وقایع واخبار اقبال نمیكند

كی شعر تر انگیزد خاطر كه حزین باشد / ولی چون شما بغرضانه ومحض

خیرخواهی تاكید در نگارشش جواب نموده اید ودر این ایام بفضل خدا نوعی در كارها از جانب خدا آثار فتوح وتفضل خداوندی واضح وآشكار است كه جای تشكر بسیار میباشد

[illegible] جوانان [illegible] نبود و [illegible] نبود
[illegible] سرزمان [illegible]
آنچه بود او نبود و [illegible]
تا اینجاست

من باب واما بنعمة ربك فحدث

مختصری از مفصل مینگارد اولا شما خود البته شنیده اید و میدانید
که بحمد الله تا بحال این خانواده همیشه خیرخواه عامه بوده و بظلم
و اجحاف و تعدی هرگز معروف نبوده اند و بجرم خیانتی
در دولت و ملت موسوم نگشته و الا البعد از اینوقایع پنهان
نمی ماند و البته مذاکره میشد چنانچه اغلبی میدانند در مدت
عمر با همه خانواده برای اغلب اشخاص وسیله خیر
و کارگذاری بوده همراهی در ترقی ایشان نموده و در
مواقع مقتضیه از هیچگونه مساعدت مضایقت نرفته حتی اگر از
دیگران گاهی بخلاف دوستی و محبت اقدامی شده بقدر
مقدور او را نیز باعراض و اغماض دفع کرده و عمل بمضمون آیهٔ
شریفه نموده که لا تستوی الحسنة و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن

و در این اتفاقات چیزیکه چند نفر مُغرض بزبان و دهان عوام

کالانعام انداخته بودند و بآن هوا و حرف بیهوده فرقهٔ عوام

از جا درآوردند فقط این بود که در این خانه‌ها گندم بوده و هست

و بعد از آنکه ما‌ها از وطن اعراض کرده حرکت نمودیم و خانه‌ها را

کماکان بی صاحب و بیدیبان گذاشته شبانه بعزم قم و طهران

روانه شدیم صُبحی که اشرار و الواط خانه‌ها بی صاحب و غیره را

خالی دیدند داخل خانه‌ها شُده دیدند که در تمام این خانه‌ها یکمن

غله نبوده و هیچیک از ما‌ها آنوقتها در این مملکت چنان املاک

غله خیز نداشتیم که علاوه بقدر مصرف چندین خانه خود

و بستگان غله داشته باشیم بخصوص در آنمواقع که در تمام

این خانه‌ها یکمن غله نبود ولی اسباب قطعه از قدیم و جدید

از طلا و نقره و حدید و صنوف ظروف از صنایع چین و بدایع

قسطنطنین و فرد وش رنگین و سنگین و جواهر زواهر
و کتابهای قطعه ارثی و نکشی چاپی و خطی چندی بود
بهر حال از سوء القضاء دو دفعه بتمهید بعض ارباب
غرض و مرض و اغوای شیاطین و ارواقی باین
خانواده با حضور و غیاب خودمان بی جهت و بی سبب
رسیده که قلوب بیغرض خداشناس از اینواقعه
حیرت انگیز بسی منزجر و متألم گردید و بحمد الله خداوند
در هر دو غایله حفظ و حمایت خاص خود را شامل حال داشته
جزای بدکاران را نیز بزودی و خوبی داد و ما را حفظ
فرمود و بمقصود عمده که داشتند فائز نشدند

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای	نبرد رگی تا نخواهد خدای
وکم لله من لطف خفی	یدق خفاه عن فهم الذکی

احضار فرمودند و هرچه او خود ملکرافا ازین ماموریت

عرض استعفا نمود عذرها خواست بلکه زیر بار نرود مقبول

نگردید تا محض امتثال امر همیونی از ارومی به تبریز آمد

لابد متصدی این شغل خطیر گردید

فحملها الانسان و کان ظلوما جهولا

و او مدتها با کمال خوبی اداره این شغل را نمود در این

بین برحسب امر مؤکد همیونی یکی از آقایان جلیل القدر

این بلده را بدار الخلافه خواستند و او مایل نبود برود و با

هر وسیله از قایم مقام متوقع رفع این فقره بودند

قایم مقام نیز هرچه از اولیای دولت رفع آنرا استدعا کرد

تا منظور این شخص عزیز نعمل آید بهر ملاحظه بود از مرکز اعلی قبول نفرمودند

لابد سکوت نمود تا اینکه آنشخص سفری کرد بعد از چندی

که معاودت نمودند باین جهت اتباعش نوعی باطناً از قایم مقام رنجیده
خاطر و ملول بودند همینکه در تبریز غله قدری کم و نان اندکی گران
گردید بهانه بدست آمد حضرات مفسدین میان رجاله
و عوام شهرت دادند که قایم مقام میتواند بزور حکومت
نان را ارزان و فراوان نماید و حال آنکه قایم مقام
قادر باین مطلب و مرام نبود پس عوام مجتمعاً خانه ایشان
آمده ارزانی و فراوانی نان را باصرار از ایشان
درخواست نمودند بالاخره او را باصرار واداشتند
که خود بدربخانه رفته از حضرت اقدس والا چاره جوئی
برای ارزانی و فراوانی نماید و این فرقه عوام و گروه
کالانعام سابقاً در این باره ببعضی عادات شوم مسبوق بودند
چنانکه نظیر این قضیه در اینولا در عهد پیشکاری مرحوم میرزا صادق

نصیحت و [illegible] بدسیسه [illegible] قایم مقام [illegible] داشته

قایم مقام معروفست و بعد از او در عهد پیشکاری مرحوم
مغفور میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان نیز معهود با اینکه
هر دو از خانواده بزرگ و معتبر و اشخاص جلیل القدر و نیز له
خوشخوی و خوش سلوک بودند و هیچیک از ایشان را در باب
گرانی نان تقصیری نبود ولی با همه حسن معاشرت و خوش رفتاری
ایشان بعض ارباب غرض برای اجرای اغراض خود
بتحریک بعض بزرگان و غوغای عوام کالانعام کار را
بانجا رسانیدند که البته شنیده اید و تمام اغراض محرکین
توهین ایشان بود نه گرانی و ارزانی نان و هوا و هوس
ایشان نهب و غارت بود نه حصول امنیت و رفاهیت
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام

جهان را چنین است رسم و نهاد | همیشه نکو رو غمین زشت شاد

با انکه مرحوم میرزا عبدالرحیم خان قایم مقام همه جا بدینداری
و خوش کرداری وحسن رفتار معروف بود چنانکه اشخاصی
که در ماموریتهای خارجه اورا دیده بودند مواظبت اورا
در حفظ شئونات دین و دولت همیشه تمجید وتحسین مینمودند
و حالا نیز از آن اشخاص جمعی حیات دارند همیشه ذکر
خیر اورا مینمایند

طریقت بجز خدمت خلق نیست — به تسبیح و سجاده ودلق نیست

ولی بعض اشخاص که غرض شخصی با این خانواده داشت
واز شمول انواع مراحم مخصوصه ملوکانه درباره اینخانواده
باطنا همیشه بد دل ومنزجر بود که وجود ما هارا مانع استقلال
ریاست خود میدانست لهذا با بعض روسا بتدابیر
خفیه عوام را بانتقام آوردند که با جمعیت دازدحام نعتة

بدربخانه ایشان آمده اصرار در استعلاج ارزانی نان کردند
گرانی و ارزانی نیز که تحت قدرت و اختیار قائم مقام نبود
بحضرات جواب داد ایشان خواهش کردند لامحاله
خود بنفسه عرایض ایشان را بحضور حضرت اقدس والا
برساند لهذا قائم مقام بعد از سوال و جواب زیاد
با عوام با جمعی نوکر و عمله خود بدربخانه رفتند ولی اینها از آنجا
متفرق نشده بهانه انتظار جواب در حیاط بیرونی و باغچه
ایشان ایستادگی کردند کم کم جمعیت از دزد و دغل و تماشاچی
افزود و اغلب نوکرهای قائم مقام نیز همراه خودش
بدربخانه رفته بودند چند نفر معدود فراش و سرایدار و دو
سه نفر قراول آنجا مانده بود چون میان آن جمعیت و ازدحام
در اینچند روزه از شهر و اطراف جمعی دزد و دغل

نیز بطمع اغتشاش و تحصیل غارت از هر طرف دور آنها
جمع شده منتظر وقت بودند که رشته نظم و امنیت هر وقت
گسسته گردد ایشان بمقاصد خود فائز شوند آدمهای
محرک قوی نیز دقیقه از تشویق ایشان ببعض اقدامات
غفلت نداشت   یارب بعید لبنسان چون بگذرد که امروز
لهذا آن اشخاص که خانه قایم مقام جمع شده بودند
تا عرصه را خالی و خانه را بیصاحب و بیمانع دیدند دست
بغارت زدند از فرش و ظروف و اسباب
آنچه توانستند بردند حتی در سر مال با همدیگر نزاع و غوغا کرده
در آن میانه یکی زخمدار و یکی کشته شد

این جهان بر مثال مردار است	کرکسان گرد وی هزار هزار
این مرا و را همی زند مخلب	او مر این را همی زند منقار

مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام طاب
ثراه وجعل الجنة مثواه که همسایه شخص مغرض غیوری بودند
در این حین از مسجد با جمع قلیلی از بستگان خود بخانه اش
میآمد نزدیک رسیده آن جمعیت و وضع نهب وغارت را
معاینه دید که اجامر و اوباش با عجله و شتاب
اسباب مرد عزیز را بی سوال و جواب میبرند آنمرحوم
دیگر طاقت نیاورده با عصای دستی خود چند نفر را زده
و آدمهایش نیز از هر طرف رسیده بعوام پیچیدگی کرده
بنوعی جماعت را متفرق نموده ونگذاشتند که دیگر بخانه
خلوت و اندرون داخل شوند شنیدم آنمرحوم گفته بود
من در آنموقع سکوت وتحمل را شرعا حرام دیده وخود را
محض اداء تکلیف شرعی بآنمعرکه انداختم ولی عجب است

[illegible]

سائرین همه تماشا کردند

رفته رفته از عزیزان شد تهی اینجا کنون — یکتن از آنها که آن بگرفت جای دیگران

عالم از اهل محبت یک قلم خالی شده — زان همیون طائران مانده است تهی آشیان

ما در این ده روزه عمر از زندگی سیر آمدیم — خضر چون تن داده حیرانم بعمر جاودان

مستی و غفلت شعور از خلق صاحب برده است — تا که پیش از مرگ برخیزد ازین خواب گران

بعض ملایان نمایان دیگر نیز بهر غرضی که داشتند بلا فاصله عوام را
تحریک کردند جنازه مرده را که رفقای خود در سر بال عمارت
او را کشته بودند بالای تخته گذاشته بقونسولگری ونجا بعض
آقایان بردند از آنجاها بدر بخانه بردند و همه جا گفتند که کسان
قایم مقام او را زده کشته و حال آنکه خدا میداند محض افترا بود
از کسان قایم مقام چند نفر معدودی اگر حاضر بودند نظر بتاکید
و سفارش خودش آنها هرگز جنبشی نکردند و دست بکسی نزدند

عجب این است یکی از معارف علماء شهر که توی جمعیت
حیران و نگران ایستاده تماشا میکرد و بغیر ضمانه گفته بود که من
دیدم این مرده را خود اینجا عبث در سر مال غارتی که با همدیگر
نزاع میکردند کشته شد دخلی با آدمهای قایم مقام ندارد شخص مغرض
مغروری تا این حرف را از زبان او شنیده حکم بزدن آن
ملای بیگناه کرد عوام باد هجوم آورده صدمه ها زدند حتی
نزدیک بمردن شده بیهوش افتاده بعض صلحا بقسمی او را
از دست آنها گرفته بگاری کشیده مالش نموده شربت دادند
تا بخانه اش بردند بعد محرکین با نهایا اکتفا نکرده جمعی از کسبه را
همراه خودشان برداشته بحضور والا برده بحضرت اقدس والا
از قول ایشان بعض مطالب القا کردند که سوای چند نفر معدود
کسی از آن صحبتها اطلاعی نداشت بعض حرفها از قول

عوام که حرف خودش بود و بد و اگر کسی مطلع شود او چه خواهد گفت بلکه در و عشرا در بیاورند ولی نتیجه انما النجوی بعد برای مردم مکشوف گردید بعد ازین اتفاقات قایم مقام و سایر اقوام آسایش عمومی و صلاح خود و صاحبکار را در استعفا از خدمات دیده بالمرّه خودشان را از کار کنار کشیدند و بزبان حال خود گفتند

دو قرص نان اگر از گندم است اگر از جو
دو تای جامه اگر کهنه است اگر از نو
بچهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع
که کس نگوید از اینجا بخیز و آنجا رو
هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین
ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

اینجانب نیز با بعض بستگان و حضرات همانوقتها بمفاد آیه مبارکه ربّنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها یکی از دهات نزدیک شهر روانه شدیم تا چندی بحال خود

بوده روی بعض منافقان را نبینیم و همه روزه از علما و امرا

و اقان شهر برای احوالپرسی و اظهار محبت آنجا میآمدند

کنارگیری و اعتزال ما را تحسین و مخالفین و مفسدین را نفرین

میکردند و نعم ما قال

غم خورم و نان غم فزایان هرگز	می نخورم زانکه من حکیم زمانم
در نه حکیم شنیده ام ز حکیمان	پند همان پند هاست در دل و جانم
سایه بید و کنار مرز و لب جوی	جویم و بر دولت آستین بفشانم

و برای اینکه بمردمان بیگناه صدمه و اذیتی نرسد خود مرحوم

قایم مقام بصدارت عظمی و اولیاء دولت مخصوصاً ذریعه

نوشته استدعا کردند برای اخذ و استرداد اموال و مواخذه

اینحرکت جهال بکسی پاپی نشوند و ماموری نفرستند و همه را

بخدا واگذاشتند و ان اخذه الیم شدید گفتند بعد از چند روز

دیه

دیگر اعلیحضرت همایونی که آنوقت هنوز ولیعهد بودند بموجب
دستخط با مرحمت همه حضرات را بشهر خواستند ولی ایشان
عریضه استعفا از خدمات دیوانی عرض کردند و از معاودت
بشهر بعض عذرها آوردند چند روزی نگذشت که باز مجدداً
مصحوب حضرت اشرف والا عین الدوله دام اقباله
که حالا اتابک اعظمند با کمال میل و مرحمت دستخطی موکداً
فرستادند حضرات را بشهر خواستند لابد اهالی بشهر آمدند
ولی چون اینها صلاح دنیا و آخرت خود را در کناری از کار
دیوان دیده بودند استدعای عجز آن کردند که ایشان را
دیگر دخیل کار دیوان نفرمایند و بعد از سه روز اقامت شهر
مرحوم مغفور میرزا فضل الله خان وکیل الملک اخوی باستان
مقدس رضوی و فرزندی حاجی ناصر السلطنه بتعاقبت

[illegible]

عالیات مشرف شدند

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	زاین هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه	شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
اندر حضر نباشد آزاده را خطر	و اندر حجر نباشد یاقوت را بها

بعد از چندی اعلیحضرت همیونی که آنوقت هنوز ولیعهد بودند بصرافت طبع دستخطی با کمال عطوفت بداعی نوشتند که در احضار اخوی و فرزندی برکاب مبارک خود تاکید و اصرار فرمودند

لهذا هر دو از روضات مقدسه مرخص یافته معاودت بوطن نمودند حکومت اردبیل و مشکین را بوکیل الملک واگذار فرمودند او با نصوب حرکت کرد و هر دو محال را در اندک مدتی در کمال نظم و آسودگی نگاهداشت
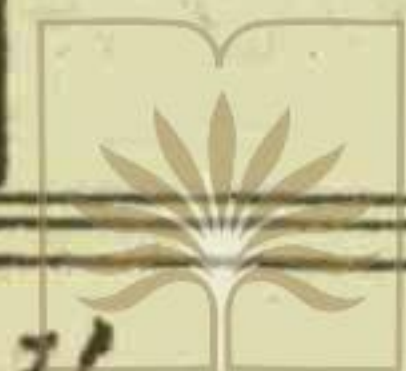
مرحوم قایم مقام بعد ازین واقعه قلباً منزجر شد جزئی

نقاهت هم داشت به تجویز اطبا بعد از چند روز بعزم تغییر

آب و هوا با مرحوم میرزا جواد خان مستشار الدوله

کارگذار سابق خارجه ببعض دهات رفتند آن مرحوم در یکی از

کاغذجات خود این فرد را نوشته بود

از آن تنهائی و ملک غریبی شد هوس ما را که روزی چند نشناسیم ما کس را و کس ما را

عجب است قریب یکسال با این وقایع مانده اعلیحضرت همیونی

خواب غریبی که حاکی از اینحکایت ما بود دیده نقل فرموده

باستدعای حاجی ناصر السلطنه آنوقتها همانخواب را

بدستخط مبارک نوشته بودند که حالا هم است در این بین یکی از

معتبرین علما و معارف آقایان وفات کرد چندی نکشید بهشت

که واقعه مرحوم مغفور شاه شهید اتفاق افتاد درحالتیکه

از هر طرف اسباب مسرت و تهنیت برای جشن
قرن سلطنت فراهم آورده بودند از قضا آن اوضاع
مبدل بتعزیت گشته در آنوقت عوام و خواص از وفات
ان شهریار عادل و دیندار چنان ملول و پریشان شدند
و سوگواری بپا نمودند که چشم روزگار نظیر او را ندیده حتی گریه را
فراموش کردند تا اینکه بتائید ایزد متعال اسباب
تاجداری و سلطنت این شاهنشاه پاک نهاد خوش
اقبال بخوبی و خوشی فراهم آمده لو از هم حرکت موکب
همیونی بمقر خلافت عظمی در اندک زمانی بمراقبت شاهزاده
اکرم عین الدوله اتابک اعظم دام اجلاله و حسن کفایت
ایشان بطور اکمل بزودی جابجا گردید وکیل الملک نیز بی خبر
از اینکار است از مغان باردبیل مراجعت میکرد در حالیکه

ایلات از مغان مرخص شده هر طایفه بسمتی میرفتند
دراین بین آوازه وفات شاه شهید آنجاها شهرت کرده
بافواه عوام افتاد ولی بحمدالله ازاین شهرت خللی بنظم
حکومت نرسید بعد از آنکه معزی الیه وارد اردبیل
گردید بلکه آقا مرتضی خواست که برکاب مبارک
ملحق شود آمدن او وتخلیه سرحد را درآنموقع مناسب
ندیدند لابد آنجا اقامت کرد وبحمدالله تعالی تا ورود
اردو بطهران معزی الیه بنظم آنسرحد را بخوبی نگاهداشت
که حادثه روی نداد اهالی اردبیل ومشکین وطوایف
آنجا با این خانواده از عهد حکومت مرحوم مغفور میرزا
اسدالله خان ناظم الدوله نوعی سابقه بلدیت ومحبت
داشتند که آنمرحوم درزمان حیات مرحوم شاه شهید

در ایام حکومت خود بحسن سلوک و خوشرفتاری و انتظام امر
ایلات افشار و غیره ایشانرا راضی و آسوده کرده بود
جناب وکیل الملک نیز که مامور شد عموم اهالی بخشنودی
و رضا او را پذیرائی نمودند تا زمان جلوس همیونی و وصول
موکب مسعود بدار الخلافه مرحوم وکیل الملک تمام آنسرحد
و حوالی را بنظم شایسته نگاهداشت
قایم مقام و فرزندی حاجی میرزا نصر الله خان ناصر السلطنه
و جناب حاجی میرزا فتح الله خان سعید السلطنه برادر او
حسب الامر در التزام موکب همیونی در رکاب مبارک
بدار الخلافه روانه گردیدند در آنوقتها حکومت طهران با مرحوم
مغفور میرزا اسد الله خان ناظم الدوله بود که بر حسب امر همیونی
سابقا از تبریز با اهل و عیال بطهران رفته آنجا اقامت داشت

اعلیحضرت اقدس همیونی پس از ورود دار الخلافه و جلوس
در پای تخت و استقرار کارها بجهة اهمیت حکومت
سمت شیراز امر حکومت الصفحات را استقلالاً بمرحوم
ناظم الدوله محوّل و واگذار فرمودند جناب حاجی سعید السلطنه
نیز بسمت نیابت حکومت مامور و یک دو ماه قبل از ورود
ایشان بشیراز رسید مشغول نظم المملکت گردید تا اینکه خود
مرحوم ناظم الدوله با اهل و عیال باتفاق فرزندی
میرزا اسمعیل خان اعزاز السلطنه که داماد ایشان بود روانه
شیراز گردیدند و در اندک زمانی بامر الصفحات چنان
نظم دادند که مکرر بوسیله اشخاص بغرض مراتب خشنودی
و آسایش اهالی الصفحات کاملاً بعرض همیونی رسید و موجب
رضای خاطر و مایه مزید مراحم همیونی گردید بعد از مدتی

اقامت آنصفحات اعزاز السلطنه ناخوش بستری شد
حضرات مدتی بمعالجهٔ او مشغول شدند معالجات ثمری
نبخشید پس آنمرحوم در سن سی سالگی در شیراز وفات
کرد و جوانمرگ شد در حالتیکه دو طفل صغیر و عیالش
نیز آنجا حضور داشت ناظم الدوله بواسطهٔ کثرت علاقهٔ
قلبی که بآنمرحوم داشت ازین قضیه بی نهایت پریشان
حال گردید که آنمرحوم بعد از تحصیل علوم چند در معلمی نهای داخله
و خارجه سالها در سفارت پطربورغ و سفارت کبرای
اسلامبول بسمت نیابت اول با کمال کفایت
خدمتها کرده در ازاء خدمت برحسب لیاقت دارای
نشانهای عمده داخله و خارجه گشته در خط نستعلیق و شکسته
خوشنویس و استاد بود عربی را خوب و فصیح مینوشت

زبان فرانسه و روس و آلمان را بیحاجت ترجمان با اهل
لسان مکالمه میکرد و مینوشت پس از وفات آنمرحوم
ناظم الدوله خیلی متأثر و پریشان شد و باینواسطه از اقامت
آن مرز و بوم بی میل و بیرغبت گردید وفات آنمرحوم در
غربت بمنهم خیلی اثر کرد

پس از مرگ جوانان گل مماناد
پس از گل در چمن بلبل مخواناد

بعد از این قضیه ناظم الدوله مرحوم باصرار از حکومت
و اقامت آنطرفها استعفا نموده بعد از تحصیل اجازه معاودت
بطهران نمودند اعلیحضرت اقدس شاهانه بر مراحم قلبی
درباره ایشان افزوده حکومت طهران را استقلالاً بایشان
مرحمت فرمودند و بعد از چندی وزارت تجارت را
نیز علاوه بر شئونات او نمودند و او مادام الحیوة این

دو رشته را بخوبی و خوشی منظم داشت تا مزاجش
علیل و پس از مدتی معالجه و یأس اطباء حسب الامر
برای معالجه بخارجه روانه گردید اطباء خارجه بعض معالجات
کردند ولی سودی نداد و علیلی مزاج رفع نشد چون خود
مائل باقامت طویل فرنگستان نبود و نمیخواست
در ممالک خارجه بسوء القضا گرفتار شود با عجله تمام باز
معاودت بطهران نمود و در آنجا وفات کرده جنازه ایشان
برحسب وصیت در دار العباده قم و جوار حضرت
معصومه ع در مقبره مخصوصه که سابق برای مرحوم اعزاز السلطنه
بنا شده بود دفن کردند و پس از وفات او عمل وزارت
تجارت از جانب همیونی بمرحوم قایم مقام محول گردید چنانکه
وزارت وظایف و اوقاف نیز با ایشان بود و انهار ه ا

که نوشتم جمله معترضه بود رجوع کنیم بتتمه اصل مطلب پس از آنکه
ناظم الدوله از شیراز مراجعت کرد بحضور همیونی شرفیاب و مورد
مراحم ملوکانه گردید حکومت طهران و وزارت تجارت
نیز باو مرحمت شد و او این هر دو شغل عمده را بخوبی اداره
نمود بجهت مزید میل و مرحمت ملوکانه در حق ایشان
و ظهور الطاف مخصوصه اولیاء دولت قاهره بفرد فرد
اینجا [illegible] : باز رشک بخل و حسد بعض اشخاص خود خواه
از طهران و تبریز و دور و نزدیک بحرکت آمده بعض شیاطین
انس نیز در خفیه بنای افساد و تفتین گذاشتند چندی
نان گران شد در نظر عوام کالانعام ما ها را [illegible] گندم
جلوه دادند و حال آنکه در آن موقع خدا شاهد است چنانچه
بعد همه مطلع شدند در تمام خانهای [illegible] گندم موجود نبود

درحالتیکه عوام با جمعیت و ازدحام بمقام سید حمزه
جمع شده از مرحوم امیر نظام شاکی و طالب ارزانی
و کثرت نان بودند و مکرر باین مضامین اعلانها نوشته بشهر
پراکنده و بقونسول خانها چسبانده فقط از امیر نظام
اسم برده بودند از دیگری اسمی نبود حضرات ارباب
غرض چاره خلاصی امیر نظام و مشغولیت خاطر عوام و اجرای
غرض شخصی خودرا که با ماها داشتند دراین دیدند مابکیاهان را
در نظر عوام قادر و قوی بانجام مرام قرار دهند چاره و رفع اشکال
این مشکل لاینحل را ازین محل بخواهند پس بانیو سیار و بهانه
آتش و شعله افروخته چند روزه را که برای خانه امیر نظام بود سوزان
بخانهای مابکیاهان کشانیدند تا مردم باین مشغولیت از
انصراف بغیشد و امیرآسوده بماند باین جم خیانت مرتاب
الخائن خائف باقدام فکر حرکت کنند

سر فتنه دارد دگر روزگار | من و مستی و فتنهٔ چشم یار
همی مانم از دور گردون شگفت | ولی منیت در دی مجال گرفت
فریب جهان قصه روشن است | ببین تا چه زاید شب آبستن است
همان مرحله است این بیابان دور | که گم شد درو لشکر سلم و تور
همان منزل است این جهان خراب | که دیده است ایوان افراسیاب
چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج | که یکجو نیرزد سرای سپنج

چون مفسدین بد آیین قبل از وقت با امیر نظام بعض تدبیرات
محرمانه کرده بودند امیر نیز بصوابدید ایشان برای محافظت
دوره خود از این بلای ناگهان تمکین بحرف بداندیشان
کرده تا اینکه حضرات بعض اجزاء کار را از بیگلربیگی
شهر و غیره که در این چند روز اقامت ایشان در رسید
عمده از مطالب ایشان باخبر و از خیالات فاسده دیگران

فی الجمله متحصر شده از درد کار خبردار بودند آنها را ببهانه
از نظر صاحبکار انداخته عوض آنها اجزاء تازه نابلد
قرار دادند و باشیان نیز آنقدر مهلت و مجال ندادند که
از سوء تدبیر مفسد خبردار بوده سوار کار باشند و در فکر
علاج شوند

یارب بعندلیبان چون بگذرد کرم دگر	افتاده طرح الفت گلچین و باغبان را

پس بهر تدبیر بود با عجلهٔ تمام آن جمعیت و ازدحام را بسمت
خانهای ما رهسپار کردند و باطناً از گرفتاری ماها و آسوده
باذن امیر و دیوانیان ارباب غرض حظها کردند

رباعی

اغیار بروزگار حیرانی ما	دلشاد شدند از پریشانی ما
غم نیست اگرچه ما پریشان گشتیم	جمعی شده شاد از پریشانی ما

پس عوام با این مشغولیت و تماشا از صرافت تعرض
و تهاجم بخانه امیر و غیره افتادند و قبل از حرکت ایشان
باندک فاصله که جمعی از علما و سادات و معارف
شهر خانه ما جمع شده صحبت از اسکات اشرار و دفع مفسد
و چاره جوئی گرانی نان میکردند در این بین بعض مفسدین
مطلب را برگزده با میر نظام نوع دیگر خبر داده بود
از امیر نظام رقعه رسید که بودن جمعیت در آنجا اسباب
بدگمانی و نگرانی جمع متکفین مقام سید حسیره میباشد خوب است
شما عذر آنها را بخواهید تا ایشان از شما بدگمان نشوند
رقعه را دادم همه خواندند و من خود بطور خوشی عذر آن جمعیت
را خواستم همگی رفتند خیال دخالتی هم در اینکارها نداشتم
در این بین مفسدین و اجزا مطلب را جور دیگر بعوام القا

و بنابراین بعضی گفتن بغض علیه و اینهم
جهت و جسارت بقدر امکانات
بسیار بعمل آوردند

گرده ایشانرا وا داشتند که باجماع و اتفاق نزد من بیایند
تا از من نیز در ارزانی نان همراهی و موافقت بخواهند
و بعوام از جانب امیر نظام بعض اطمینانها دادند پس بلافاصله
جمعی زن و مرد جوان و پیر داخل حیاط شدند آنها که وارد شدند
گفتم جمعیت در کنار باشد اگر مطلبی با من دارند بی جنجال و بی
ازدحام سه چهار نفر زبان فهم بیاید به بینم چه میگویند
ولی چند نفری چون معلّم بود بیرون نرفتند ایستادگی کردند
لابد کسان من حضرات را با اجبار و اصرار از حیاط بیرون
کرده در را بروی آنها ببندند اینفقره برای آنها نوعی تولید
رنجش ولجاجت کرد در این بین توی کوچه نفس بعض
مفسدین نیز بر جاله رسیده و آنها را وادار بایستادگی و اصرار
در کشادن در نمودند و بجهت ایستادگی جمعیت از هر طرف

تماشاچی و مردمان غیر معروف نیز یدور خانه جمع شدند

دل دشمن بفکر کشتن ماست	دل مظلوم ما بفکر خداست
او در این فکر تا با ما چه کند	ما در این فکر تا خدا چه کند

اندکی نگذشت که پیاپی صدای تفنگ و طپانچه از بیرون آمد سه چهار نفر از سادات نیز حاضر بودند آنها که صدای تفنگ را از خارج شنیدند برای احتیاط و ترساندن چشم اشرار چند تیر تفنگ بهوا بالای پشت بام خودمان خالی کردند و من با و نیز هرگز راضی نبودم همینکه محرکین صدای تفنگ را از خارج شنیدند باشخاصی که در بیرون بودند القا شبهه کردند و گفتند که کسان فلانی چند نفر را از این جماعت توی حیاط کشتند و بدربخانه هم چند نفر عوامی فرستادند بحضور حضرت والا این قسمها خبر دادند پس از این تهمت

وشهرت تمام آنها که بیرون بودند شبهه افتاده از بستگان
خود نگران ماندند که آیا کشته و مرده کیست و کجائی است حتی
تماشاچیها نیز برای اطلاع و رفع این نگرانی در دور خانه ایستاده گی
نمودند و حال آنکه بعد در تمام شهر معلوم شد که یک نفر را
هم کسان داعی نکشته و با حدی صدمه نزده بودند ولی
در آنموقع باز کردن در خانه با آنهمه ازدحام الواط و عوام
دور خانه چون مصلحت و جای اطمینان نبود با آنجهة کسان حقیر
در را باز نکردند حتی خود امیر نظام با کیفیز سرسلسله آقایان
ولایت دم در آمده اصرار در گشادن در کردند چون عوام
کنار نرفتند و اعتنا بحرف آنها نمیکردند کسان داعی در را
باز نکردند و ایشان با کمال رنجیدگی و کج خلقی و ملالت
از در خانه ما برگشتند بلی مهر ابناء زمان مانند قرب بعض

مقربان در بار سلطان و ارادت عامیان باشد خرم کسیکه
وقعی بمهر وکین اهل روزگار نگذارد و عالم و عالمیان را چون
نقش برآب و نمونه موج سراب و خیال و خواب
پندارد حقیر وضع ابناء زمان را بارها سنجیده و دیده
اگر شاهد بخت کسی روی نماید امیر دم دنیا بصور مختلفه باو
می چسبند در آشنائی و زمان تملق میکشایند کفر او را
تأویل صحیح مینمایند و قبایح او را محسّنات قرار میدهند
غلام سیاه و صاحب مال و جاه را سعید و مبارک مینامند
و اگر شاهد بخت برگردد امیر دم دنیا دار جملگی از او کنار جویند
حسنات او را سیئات میشمارند و در هر کار باز زبان اعتراض
میکشایند و اگر حزم و احتیاطی از او ببینند تو با همه وجبن حمل
مینمایند امیر نظام در سفر اول با حقیر بلکه با همه خانواده کمال محبت

داشت سفر دیدیم که آمد او را بعض مفسدین معلوم یا مجهولی
از ما بد دل کرد با وجود این من بملاحظه بعض خوابهایی که در سفر
اول از مرحوم امیر نظام دیده ام او را حلال کرده ام
خداوند از تقصیراتش بگذرد که او خود قلباً هرگز راضی باین
اتفاقات نمیشد او را بعض خیرخواهان با غرض ناچار بسکوت
و تماشا نمودند بهر حال این فقیر در تمام واقعات توکل
بخدا نموده از احدی هم منتی نکشیدم و استمدادی نکردم
رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره گفته صبر نمودم و عمده اتکالم
بآیه شریفه بود که همان روز بعد از استمداد از اولیاء کرام بقرآن
مجید متوسل و متفأل شدم این آیه شریفه در سر صفحه آمد
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
بعد از خواندن این آیه فوق العاده قوت قلبی و اطمینان

خاطر حاصل کردم وبحمدالله درآن روز دور و دراز تابستان

با همه اصرار مفسدین که از اول روز تا غروب دور خانه را

گرفته هرکس ببهانه وخیالی اصرار تمام در کشادن در داشتند

هرگز بآرزوی خود نرسیدند و هرچه زور زدند رخنه محبوره

معموره پیدا نکردند واز بعض علما وسادات ورفقا مکتوبا

سفارشات رسید که فردا را بجمعیت بیایند و بهر قسم ممکن است

شر عوام را از ما رفع کنند ومن با اینگونه فراهم آمدن اسباب

شر وفساد وتحریکات ارباب غرض وعناد دیدم اگر

فردای آنروز را نیز اینجا بمانم مفسدهٔ عظیمی ومخمصهٔ بزرگی ممکن است

فراهم آید ومن بعد در تواریخ بنویسند وجود نابودم را باعث

بدانند لهذا ابتدا کرد رب اخرجنی من هذه القریة الظالم اهلها

مشغول وبرای حفظ سلامت کلیه واسکات فساد از همه حیثیات

و عالات وطن صرف نظر کرده بتوسط مرحوم مغفور آقای
ثقة الاسلام طالب شاه شبانه اجازه از بندگان
حضرت اقدس اشرف امجد والا حاصل کرده بعزیمت
قم از تبریز حرکت نموده خانه و اثاث البیت را که در
نظرم هرگز وقعی نداشت همانطورها بامید حکومت بصاحب
گذاشته باتفاق اهل و عیال و بعض کسان خود عازم گردید
ای نفس نامی ز گلشنی بگریز   که گلش نازکست و خارش تیز
قال تعالی والذین هاجروا من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا
حسنة و لاجر الآخرة اکبر الآیة
فردای آن در غیاب داعی چون عوام و اشرار خانه ها
را بصاحب دیده بعضی مفسدین بدین هم مجال یافته
برای اینکه اهل ولایت را بدخواه قلم بدهند تقصیر را

از ذنیه خودشان بردارند مجدداً عوام و اشرار و الواطرا

تحریک نموده و همان اجزاء و عمله بیمروت بزبان

حکومت را بو اهمه انداخته برای اسکات عوام ساکت

کروند تا شد آنچه نشدنی بود

رباعی

آوخ که علاج درد پنهانی ما
بر عهده جمعی است که بنده آشنه اند

افسوس که چاره پریشانی ما
آبادی خویش در پریشانی ما

تا اینکه این و آن بیحاجب و دربان اسباب و اثاث

البیت چندین خانه را تالان نموده از طریف و تلید

هرچه بود بغارت بردند و این وقوعات عجب مثبت

خدا هم خیلی زود چنان تلافی نمود که هرگز بگمان کسی نمیرسید

چنانکه چندی طول نکشید که مرتکبین و مفسدین بعضی مردند و از

جمعی از مفسدین علما و از بزرگان که بعد از این وقایع بکربلا رفته بودند خانهای با اثاثیه شان بتصرف دیگران افتاده بود مرا بسیاری بیم رسیده بود شنعت این اسباب آل محمد اثر علی... علما و... ال... ما اینها... و کاتولا رجال... لقد عظمت... ولا... والله... وان...

میان رفتند و در هاشیان لبته ماند و هر کس هر چه برده

بود صدمه کشید و خیری از او ندید حتی بعضی از گرسنگی جلاء

وطن نموده و بردی عیال و اطفال خود حسرت ماند و بعضی

بتقصیرات دیگر از ولایت تبعید گردید اجمالا امر تکمین

مجازات خداوندی را در اندک زمانی واضح دیدند چنانکه

میان مردم اینو لا حالا ها معروفست که از این مال بهرخانه

رسید بمرور وضع آنخانه چگونه مختل شد

چنین گفت دانای آموزگار — مکن بد که بد بینی از روزگار

و هر کس دخیل این فتنه و شرارت شده بود رفته رفته تمام

بدنام و نادم و پشیمان و مستاصل و پریشان شدند با آنکه

هرگز کسی از ما نفرین و دعای بدی در حق کسی نکرده بودیم

حتی بحضور اقدس همیونی خلد الله ملکه و سلطانه و باولیای دولت

قاهره نیز هیچیک از ماها در اینجا بها از احدی شکایت نکرده اسمی نبرده بودیم

عن علی علیه السلام العقل التجرع للغصة و مداهنة الأعداء

جهان آن به که دانا تلخ گیرد — که شیرین زندگانی تلخ میرد
منه دل بر جهان کاین مرد ناکس — جوانمردی نخواهد کرد با کس
کفی گل در همه روی زمین نیست — که در وی خون چندین آدمی نیست

ولی هر کس دخیل و باعث بود در اندک زمانی من جانب الله بشآمت اعمال خودشان گرفتار گردیدند و ما الله بغافل عما یعمل الظالمون

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه — کار صعبیست مبادا که خطائی بکنیم
سایه طائر کم حوصله کاری نکند — طلب سایه میمون همائی بکنیم

بعد از حرکت ماها از شهر حضرت اشرف اقدس والا

ولیعهد دامت ولایته الکبری محض عطوفت و مرحمت اول
بواسطه جناب عدل السلطنه صندوقدار برکاریها در کمال التفات
و اعتذار و دلتنگی از حرکات اشرار دستخط با عنایت
مرقوم فرموده بودند جناب عدل السلطنه در دو فرسخی
رسانیدند زبانی نیز مراسم والطاف ابلاغ نمودند دستخط التفات
دیگر بواسطه جناب بنان السلطنه مرقوم و روانه داشته بودند
که جناب معزی الیه در حوالی میانج رسانیدند آنگونه الطاف
مراسم ایشان و تقریرات زبانی بیغرضانه جنابان
عدل و بنان که هر دو وجود عزیز و محترم و صادق و دیندار
و از سلسله جلیله سادات عالیه درجاتند خیلی مؤثر افتاده
باعث دعاگوئی و ترضیه خاطر گردید در هر حال
خداوند خود بفقرا رحم فرموده و از تقصیرات ضعفا بگذرند

که بشهادت مردمان سالم و بیغرض از اهل ولایت و دیگران

که علاقه در آذربایجان داشتند تقصیری از ماها جز خوبی و دستگیری نبوده

و حسن رفتار با عموم خلیقه خاصه با اهل ولایت و وضع دیگران از ما

معهود نبوده و باینجهت در اینمدت مدید هر کس از شاهزاده

گان و امراء و وزراء باین مملکت کارگذار و پیشکار آمده اند

با این خانواده با کمال محبّت و احترام راه رفته و از وضع

سلوک و رفتار و مردم داری این سلسله رضامندیها

داشته اند هنوز خطوط و آثار اغلبی بیادگار هست مانند مرحوم

رکن الدوله اردشیر میرزا و بعد از او مرحوم معز الدوله بهرام میرزا

و عزیز خان سردار کل که تاریخ مأموریت ایشان بآذربایجان

همان وقتها (یصلح خراب الملک معز بعزیز) بنظرم آمده بود

و مانند مرحوم شاهزاده نصرة الدوله فرمانفرما فیروز میرزا و مرحوم

حتی دربارهٔ آنهاکه بحقوقی و بد کردند چه خوبیها کرده بودند

اتق شر من احسنت الیه حتی مفسدین هرچه خواستند

در این قضیهٔ اتفاقیه نتوانستند به تهمتی و نسبتی ایشان را

متهم سازند و عذری در آن غایله برای اعمال خود پیدا

نمایند چنانچه تمام اهل ولایت مطلع از این احوال و شاهد

انتقال هستند و اینکه در آن روز غوغاچیان شهرت داده

و جلوه دادند کسان ما با اهل شورش صدمه زده بعد از

تفرق جمعیت و تحقیق بهمه اهل ولایت و با اهل دربخانه

و حضور مبارک والا معلوم و محقق گردید که شهرت دروغ

بوده از کسان ما صدمهٔ جزئی هم باحدی وارد نشده بلکه

خود اهل شورش و غوغا توی کوچه و عرض راه پنج و شش طلبه

و سید را که با راه خود میرفتند بخیال اینکه شاید ایشان بگویند

و امداد ما نا میآید با قمه و خنجر کشته بودند که نتوانستند فحشی نمایند
در ورود تبریز با اینکه وقت ورود خود را معین نکرده
و باحدی خبر نداده بودم اهل ولایت بکمال همت و اشتیاق
کردند و پذیرائی بطور اکمل بعمل آوردند حتی بعضی بقریه حاجی آقا
و بعضی بباسمنج دو فرسخی شهر با کمال شوق و وجد باستقبال
آمده بودند صبحی که از باسمنج حرکت میکردم بین راه جمعی از
آقایان و اهل ولایت از هر طبقه با ازدحام و جمعیت تمام
با کمال خوشی و بشاشت تشریف آورده تجدید عهدی
نمودند و تا ورود شهر اتصالا از علماء عظام و سادات کرام
و امراء و اعیان و طلاب مدارس و تجار و کسبه از هر صنف و طبقه
سواره و پیاده دسته دسته پیاپی با کمال میل آمده اظهار مسرت
مینمودند و روز ورود اصناف بازار نیز دکاکین خود را بسته

با کمال شوق باستقبال آمده بودند وزن و مرد با ازدحام
تمام در معابر و پشت بامها از هر طرف بآواز بلند دعای
خیر و تبریک میکنند حتی بعضی را دیدم که گریه میکردند

سه چار سفله که مستی لئیم طبع غنا | بجا نشستند ز هر سو مرا بی آزار
هزار تخم حیل کاشتند و بار نداد | ز همت شه دلدل سوار و آل تبار

چون این تفصیلات برملا بوده و محل انکار نیست بدانجهة
ثبت شد و چنانچه معروفست و اغلبی میدانند آثار میمنت
دوستی و مودت این سادات را از بدو دولت جاوید
آیت از اعلی و ادنی و بزرگ و کوچک در موارد مختلفه
جمعی تجربه کرده و دیده و آزموده اند نمیتوان انکار کرد هر کس
شک دارد باز تجربه کنند

نخ اقبال که چون شاخ رز از باغ هنر | گرچه پژمرده شود بار قبول آرد بار

دولت، با هنر از خانک مردان نکند ‌ ‌ ‌ زند اتسیب ولیکن نکند زیر و زبر

گوشمالی دهد ایام ولیکن نکشد ‌ ‌ ‌ تا هنر با خرد آمیخته گردد و عبر

نحس بسیار ستاره است در این چرخ و لیک ‌ ‌ ‌ پس سیه جرم نکردند مگر شمس و قمر

در کتاب انیس الأدباء تالیفی خود بعد از وقعه قایم مقامی که هنوز این وقعهٔ اخیره اتفاق نیفتاده بود بموجب آن چه آنکه آنوقتها دیده بودم در آن کتاب فصلی بشعر بعض اتفاقات اتفاقیه درج کرده هر کس بخواهد انجا رجوع کند و انحدیث نبوی را نیز درج نموده

نحن بنو عبد المطلب ما عادانا ‌ ‌ ‌ كلب الّا وقد جرب ما عادانا

بیت الآخر

و این شعر را هم بمناسبتی در آنجا نوشته که بعد اثرش معلوم شد

ذهب المبرّد و انقضت ایامه ‌ ‌ ‌ ولینذهبن اثر المبرد و ثعلب

بر

بیتٌ من الاداب اصبح نصفه خرباً و باقی نصفه فسیخرب

و در این غائله قبل از وقوع و بعد از وقوع از صلحا و مردمان
بعرض بعض خوابها دیده بودند که غرابت دارد و باید از زبان
خودشان شنیده و تطبیق بگذشته و آینده کرده علائم صدق
آنها را فهمید اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
و انچند فرد نیز بمناسبت خوابی در آن وقتها بنظر رسیده که
در کتاب انیس الادبا قبل از این وقایع ثبت گردیده

ای کاش در زمانه نشان از غراب نبود طرف چمن ز لاله و گل بی نشان نبود
بلبل بشاخ گل که همی نغمها سرود هرگز خموش بی گل و بی داستان نبود
عمری بشوق وصل قوی بود حال من جسم من از فراق چنین ناتوان نبود
آن سبزه و شکوفه و گل از فضای باغ رفت آنچنان که گوئی در بوستان نبود
شد آشیانه دست رس ناکسان همه ای کاش در زمانه مرا آشیان نبود

مخفی نماند آنچه نوشتیم مجملی بود از مفصّل برای اینکه مردم ملتفت
شوند که نیتهارا در همه حال باید خالص نمود تا عمل خیری بی اثر
بلکه مورث ضرر نگردد اینهمه تفضّلات خداوندی شامل
حال گردید که اسباب حیرت بیخبران شد و محقّق گردید
که آنچه این خانواده در حق مردم بعمل آورده بودند همه خیر و از
صداقت بوده و آنچه بعض ارباب غرض از راه بخل
وحسد اسباب دیگر فراهم آورده بودند مایه شرمند است

زمانه سفله نواز است و دهر دون پرور
ستاره شعبده باز است چرخ افسونگر

اگر نه شعبده باز است این چرا هر دم
هزار نقش برآرد خلاف یکدیگر

عدو اگر بتو بد کرد از کمال تو بود
که هست دشمن طاوس غیر خوبی پر

کمال عزّت نقص آورد در این بین
خمیده گردد شاخ شجر ز فرط ثمر

ستاره گرچه فزون از شماره است بچرخ
ولی کسوف خسوف است خاص شمس و قمر

شکر خدا را در اندک زمانی اثر خیر و شر بهمه جهانیان معلوم گردید
و موافق همین حدیث شریف حضرت سید سجاد ع از بدکنندگان
حقی بذمه ما ها وارد آمد که میفرماید
ثم حقوق من جری لک علی یدیه مسائة بقول او فعل عن تعمّد
او غیر تعمّد پس در این تفضّلات غیبیه از آنها که بد کرده بودند
باید ممنون شد که عمل آنها باعث تفضّل خدائی گردید این بود
که از احدی شکایت و نفرین نکردیم و برای اداء این حق

رباعی

بسیار کسی که کرد دعوی وفا — با او بوفا زیستم از صدق و صفا
لیکن چو رسید وقت یاری کردن — پیدا نشد از جانب او غیر جفا

و مضمون این حدیث شریف عمده مایه تسلّی خاطر گردید
از جناب رسول صلی الله علیه و آله منقول است

ما من شیئی یصیب المؤمن من تعب و لا نصب و لا اذی الا کفر الله به خطایاه و عن الکاظم علیه السّلام من عاش فی الدنیا عیشاً هنیاً فلیتهم فی دینه فانّ البلاء اسرع الی المؤمن من السیل بالبصر پس همیشه باید متنبه شد و ذاکر بود نه غافل غیر شاکر

اعتزل ذکر الاغانی و الغزل و قل الفصل و جانب من هزل

واتق الله فتقوی الله ما جاورت قلب امری الا وصل

کتب الموت علی الخلق فکم فل من جیش و افنی من دول

این نمرود و کنعان و من ملک الارض و ولی و عزل

این من ساد و اد شاد و ابنوا هلک الکل و لم یغن القلل

این ارباب الحجی اهل النهی این اهل العلم و القوم الاول

سیعید الله کلاً منهم و سیجزی فاعلاً ما قد فعل

از حضرت رضا علیه السلام مردی است وقت رسیدن

پس از

بخراسان که جمال آنحضرت تعویذی استند عاکرد آنحضرت نوشت

کن محبا لآل محمد وان کنت فاسقا ومحبا لمحبیهم وان کانوا فاسقین

در حالتیکه ایشان درحق این قبیل محبین سادات این قسم

بنویسید درباره محبین صلحا بطریق اولی توصیه و تاکید خواهند داشت

خنک کسی که دل از هرچه در جهان بگسست پس بدوستی آل مصطفی دل بست

نه دور است همین عهد تو به خدا بدین بکوش و وفا کن بعهد روز الست

مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی در کتاب جنة النعیم تالیف خود

مینویسد هر سیدیکه در هر زمان باشد تا روز قیامت فرزند آن

بزرگوار است از آنکه ولد جزو والد است و هر قدر این جزو

تنزل نماید از جزئیت بیرون میرود و در ذیل آیه کریمه که در

سوره زخرف است میفرماید وجعلوا له من عباده جزوا

علی بن ابراهیم فرمود مراد از جزو ولد است که کفار از برای

خدایتعالی فرزند قرار دادند و سادات اجزاء رسول‌اند پس هر قدر فاصله شد بین پدر و فرزند از آبا و اجداد باز پدر پدر است و پسر پسر چنانکه امام حسین علیه السلام در دعاء عرفه عرض میکند یا الهی واله آبائی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب ونیز در همان کتاب می‌نویسد جماعتی از اصحاب مانند مرحوم شیخ مفید وابن ادریس را اعتقاد آنست لفظ اولاد شامل اولاد اولاد تا انقراض عالم است چنانکه خداوند فرمود یا بنی آدم و یا بنی اسرائیل که شامل جمیع اولاد آدم و بنی اسرائیل است اجماع است بر حرمت حلیله ولد ولد لقوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم ولقوله یوصیکم الله فی اولادکم قال صلی الله علیه واله وسلم کل حسب ونسب منقطع یوم القیمه الا حسبی ونسبی

تعجب از بعض اشخاص کردم که ادعای تدین و دوستداری

بنی فاطمه میکرد ولی شنیدم برای خوش آمد امیر بعد از

اینوقایع با امیر نظام یک مجلس خلوت کرده مشاوره نموده اند

چنانکه یکی از محارم امیر نظام بتفصیل نقل میکرد که این قسم صحبت

نموده بودند فلانیها حالا که بطهران رفتند البته شکایت

خواهند کرد و شما طرف خواهید بود خوبست اهل ولایت را

با ایشان طرف قرار بدهید و بگویید با ایشان کینه و عداوت

داشتند و همینطورها در روزنامهٔ تبریز نیز درج کنند روزنامه را

بطهران و سایر جاها بفرستید تا اولیای دولت وقوع این

فتنه را راجع بانفقرات نمایند واگر چند نفر حمال و فعله دستی

بدر و پنجره نیز زده باشند برای اثبات این مطلب نباید مانع شد

و همچنین بجا و مناسب است که چند نفر معتبر را از علماء و نوکر باب تبریز

تبریز برای تحقیق مراتب احضار طهران نماید تا ایشان در طهران طرف سؤال و جواب باشند شاهد...

امیر این تدبیر را خیلی پسندیده با یکنفر دیگر نیز میان گذاشت و مذاکره نمود او هم تصدیق کرد و گفت بعض مردم

خوب پسندیده ام

هم بنویسانید که اهل ولایت با اینها بد بودند اهل ولایت را

با اینها طرف قرار بدهید و چند نفری را هم از علما و سادات

و اهل درب خانه را بنویسید بطهران بخواهند تا ایشان در آنجا

بحضرات طرف باشند و گفت اگر عوام علاوه باسباب

خانه بدر و پنجره هم دست زنند مانع نباید شد امیر ازین صحبت

خشنود شد و بلا فاصله همانروز اینگونه اقدامات که دو روز بعد از

تفرقه مجلس روزنامه نویس را خواسته مسوده در این

مضامین نوشته باو داد و در باب احضار چند نفر معلوم نیز

از طبقه علما و معارف و اعزه سادات و از اجزاء درب خانه

که در این اتفاقات دخیل کار بودند بدار الخلافه تلگراف نمودند

تا از طهران حکم احضار ایشان رسید و اینها بحسب امر روانه

دار الخلافه شدند چون در تبریز امیر با اینها همیشه خوش روئی نشان

میداد ایشان چنان گمان ننمودند بلکه یقین کردند که سبب احضار

اینجا شماها بوده اید و حال آنکه شماها هنوز بقسم نرسیده بودید

بهرحال معجلاً اینهارا از تبریز حرکت دادند آنشخص عزیز که اینهارا

نقل کرد دیدم همه را از روی خبرت و بصیرت نقل میکند

آنکه فقره روزنامه بود در سفر مکه معظمه با رئیس آن روزنامه

که آنهم عزیمت حج داشت وشخص اصیل ونجیب بود و با

این خانواده دوست بود نه دشمن در اسلامبول که با او

ملاقات افتاد و این صحبتها بمیان آمد او همان اصل

مسوده خط امیر را نگاه داشته بود درآورده بکمال تأسف

وخجلت عیناً بمن نشان داده گفت که روزنامه نویس را

در نوشتن آن مجبور کردند ومن خود ابداً ازین حکایتها از دخالت

عمل روزنامه نویسی استعفا نموده ام ودر آن مجلس که

مسوّده را ابراز نمود جناب مستطاب اجلّ آقای علاء الملک
سفیر کبیر نیز حضور داشتند مسوّده و خط امیر را که ایشان دیدند
خیلی تعجب کردند و آن مسوّده را بهر قسم بود از آن شخص عزیز
گرفته برای اطلاع اولیای دولت محرمانه بطهران فرستادند
تا معلوم شود مطلب روزنامه دخلی باهل مملکت نداشته خیال
خود امیر نظام و یکی دو نفر دیگر بوده که خواسته بودند
باین وسیله رفع ایراد از خود نمایند بهر حال ماها در بلده قم
از این فقرات و روانه نمودن چند نفر محترم بدار الخلافه
خبر نداشتیم که میان ما و ایشان سابقه کدری نبوده بلکه با همه
ایشان ابا عن جد دوستی داشتیم ولی ایشان از این احضار
بی سابقه بعد از رفتن ماها نگران، مانده چندی با طفره گذران
شدند غافل از اینکه اینها تدبیر شخص مشاور با امیر بود

به

که همیشه او خود را در ولایت شما میخواست و برای جلوه دادن

خود بدیوانیان در لباس خیرخواهی غالب خاطر ایشان را

بانیگونه وساوس مشوش و پریشان میکرد و ایشان را از بنیان

بدگمان مینمود تا خود بلکه در هر باب منفرد و متفرد باشد

و اینها با این بدگمانیها که عزیمت دار الخلافه نمودند در راه

کسی نبود از اینها رفع اشتباه نماید بعد از آنکه ما ها از قم

بطهران وارد شدیم آنجا خبر احضار اینها رسید که نزد

ما ها بی سابقه بود تعجب کردیم بعد مذکور شد اعلیحضرت

شاهنشاه خلد الله ملکه مقرر فرموده اند حضرات از قزوین

بعضی بکمیسره بارض اقدس بروند و بطهران نیایند لهذا

بوسیله خودم اینها با اولیای دولت سفارش کرده و خودم

بعد از ورود طهران مخصوصاً بحضور مبارک همایونی با حضور

بعض وزراء معتبر رسیده عرض کردم که ما از اینها هیچوقت

شاکی نبوده ایم اینها را که از تبریز روانه کرده اند حکمت و علتش را

نمیدانم خوبست حالا که آمده اند بطهران بیایند تا مطالب

منکشف شده مبهم نماند لهذا ثانیا قرار شد همگی بطهران

بیایند و آمدند و بقاعدهٔ روزگار اول همهٔ اینها از ما ها

قلباً مشبهه ناک بودند وحق داشتند تا بر و بعض ایشان

درست حالی شد که احضار ایشانرا خود امیر نظام باعث شده

و مصالح حکومتی خود را در این دیده دخلی بما ها نداشته است

حتی بدوستان طهران و بخود ما اینها نیز که حاضر رکاب بودند

حالی کردیم که اینها را محض غرض و باخیالات دیگر

روانه داشته اند که ایشانرا از ما بد دل نموده مدعی قرار داده

از خود شان رفع تهمت نمایند والا هیچوقت اینها با ما ها

نمیخورند

به نبودند سابقهٔ عداوتی نداشتند در هر حال با اینحالت
از بد دل نمودن اینها تأسف نموده با خود گفتم حالیه
ضعیف و خصم قوی دوست دشمنست شبهای تیره بهتر از این
روز روشن است با دل سوزناک در باب مشیر و مشار امیر
تفألی بقرآن کردم این آیهٔ شریفه آمد و لاتخاطبنی فی
الذین ظلموا انهم مغرقون چندی نکشید مضمون آیه ظاهر
شد اینهارا که مینوشتم فصل بهار هم بود بملاحظه وضع
بی اعتباری روزگار حالتی روی داد در اینموقع چند فردی
بخاطرم رسید برای یادگار ثبت کردیم

در گلشن دهر چون ندیدیم وفا	کندیم ز دل خار تعلق یکجا
امروز اگر شکفته شد گل بچمن	بی لاله و گل بسی بماند صحرا
اکنون که زمان گل بود نیست امید	کاید بنو نو بهار دیگر بصفا

از خاک برون نه جای آسایش بود — خواهم که درون خاک گیرم مأوا

درکشم گذری فتاد بر مقبرهٔ — یاد آمدم از مصاحبان و رفقا

آنها که بصد زبان سخن میگفتند — دیدم همه او فتاده بی سخن و صدا

گفتم که دلم رسیده از تنهائی — گفتند در انتظار هستیم بیا

دنیا نسزد کسی بر او دل بندد — عیشش همه زایلست و سرش الفنا

از غصه مشو ملول و از رنج منال — خود طالب درد باش و خواهان بلا

بستی زالست عهد اخلاص نظام — غفلت مکن از مراسم قول بلی

هر کس از اهالی آذربایجان یا طهران و سایر ولایات ایران با این سلسله مراوده و معامله داشته جز رضامندی و امتنان از وضع صداقت و سلامت ایشان وضع دیگر مسموع نشده که همواره نیت ماها با عموم بندگان خدا بخیر بوده و تا توانسته ایم همیشه در خیر و صلاح دولت و ملت کوشیده و بحمد الله

در مهام دولت و کفایت امر ملت بجرم و خیانتی موسوم
نبوده ایم خدا شاهد است با تغییرات منکری ندیده ام ۲
من جمله مرحوم قایم مقام طاب ثراه که عموزاده بود سالها
در داخله و خارجه مصدر خدمت دولت بوده اهالی با او سروکار
معامله و مراوده داشتند همه دیده و آزموده بودند که آن مرحوم
چه قدرها خوش خلق و نیک سیرت بود در ایام پیشکاری
آذربایجان با عموم اهالی چگونه رفتار کرد و در این ولایت چگونه
قسم نیک نفسی و انصاف و مروت راه رفت مرحوم مغفور
میرزا تقیخان امیر که آدم شناس بود نسبت باو اعتماد
مخصوص داشت اوایل برای مأموریت عمده بخراسان و فرستادند
بعد برای انجام بعض مسائل مهمه راجعه بدول خارجه در عهد
کارگذاری مرحوم مغفور میرزا مصطفی خان بهاء الملک که از اجله

با بزرگان
و با خورد و کلان این
سلسله جای خود و وازنه از
جوانان هم هر وقت داخل
کاری شده هر وقت دوایری
نبوده از جناب نقد الدوله
که گاه ملقب به کفیل الملک شده
وقتی ریاست تجار آذربایجان
با او بود و حالا مهرداری
و ریاست دارالانشاء با اوست
با عموم مردم از رسوم انسانیت
و سلوک او در اراضی با ملت
نیک و طبع عالی و اداره
ایام حکومت جناب آقای
علاء الملک و وزارت
جناب آقای وزیر السلطنه بوده
با کمال خوبی از عهده برآمده
اهالی از رفتار او خشنود بودند.
مجید السلطنه سالار
رفیع

رجال

رجال دولت و کارگذار مهام خارجهٔ اینولابود بتبریز
مأمور شد و چند فقرهٔ عمده را که مابین داخله و خارجه معوق بود
فیصل داد و در عهد مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم طاب ثراه
باسلامبول مأموریتی بهم رساند بعد مدتی مأمور اقامت تفلیس
بعد از چند سال دیگر بسمت سفارت مقیم پطربورغ بودند
در اینمدت خدمات عمده ظاهر ساخته اسباب مزید الفت
و دوستی مابین دو دولت گردید

مرحوم مبرور میرزا اسد الله خان ناظم الدوله در مأموریتهای
مختلف داخله و خارجه از قبیل کارگذاری مهام خارجهٔ
آذربایجان و جنرال قونسولگری تفلیس و سالها در سفارت
و وزیر مختاری پطربورغ و سفیر کبیری در اسلامبول و حکومت
اردبیل و مشکین و ایالت شیراز و در حکومت طهران و وزارت

آقای میرزا عبدالله خان [illegible]
و در عهد نیابت [illegible]
که چندی سپرده او بود
بیگونه رفتار کرد حضرت
اشرف [illegible]
کفالت امر [illegible] سپردند
و نظم اردبیل را باو
وترتیب چهار ماه [illegible] رتق
وفتق مهام حکومتی آن
با او بود آنچه را
بکمال خوبی منتظم
[illegible] آسوده بود
[illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاق
معروفند

تجارت بدولت و ملت خدمتها کرده و جناب مستطاب اجل

آقای میرزا محمود خان علاء الملک وزیر علوم وقتی در ماموریت

دیوانخانهٔ آذربایجان و نظم محاسبات دفتر در عهد پیشکاری

عزیزخان سردار کل و بعد چندی در جنرال قونسولگری حاجی ترخان

و جنرال قونسولگری تفلیس بعد در ایام وزیر مختاری و سفارت

پطربورغ و همچنین در سفارت کبرای اسلامبول از عهد

صدارت مرحوم میرزا حسینخان سپهسالار و پس از آنها

بتصدیقات مرحوم مبرور میرزا سعید خان وزیر امور خارجه

و سایر وزراء خارجه و دستخطهای همایونی با کمال صداقت

و کفایت چه خدمات عمده بدولت و ملت نمودند

که در تمام ماموریت ایشان جز صلاح و اصلاح از اولیای دولت

متحابه و اولیای دولت علیهٔ ایران ایرادی و شکایتی در بارهٔ

ایشان

ایشان مسموع نگردید وهکذا از تبعهٔ داخلهٔ ایران که در خاک
عثمانیه و روسیه سالها بتجارت داشتند در آنمدت اختلاف
و اختلالی پیدا نشده و بنوعی حقوق دولت محفوظ شده و دولت
و ملت آسوده گردید در استقامت عقل و سلامت نفس و کفایت
ایشان همینقدرها کافی است که در مدت مأموریت ایشان
چندین نفر اجزای معتبر نیز برای خدمات دولت تربیت
شدند که الآن در ممالک خارجه با کمال خوبی و شایستگی
کفیل خدمات عمدهٔ دولتی میباشند از نوکری و سفارت
و غیرها همچنا مرحوم مغفور میرزا فضل الله خان وکیل الملک وزیر خلوت
چه قدرها خوش خلق و نیک عقیده و پاک فطرت بود
در اینمدت بدستیاری قلم او چه خبرها باهالی مملکت رسید و بوسیله
و چندین نفر منشی و نویسنده و نوکر قابل برای دولت

ترتیب شده ابتدای نوکری آنمرحوم از روز عید غدیر بود که اعلیحضرت شاهنشاه در تبریز خلعت ولیعهدی میپوشیدند مرحوم عزیز خان سردار کل آنمرحوم را بموجب دستخط مبارک داخل نوکری نمودند این رباعی مشتمل بتفال خیر در تاریخ ولیعهدی در مجلس جشن اینموهبت عظمی با حضور علماء عظام در اطاق دیوانخانهٔ مبارکه بدیهة بخاطر حقیر رسیده و در نظر آقایان بسی مستحسن گردید

زیبندهٔ تاج و تخت و اورنگ و سریر	شهزاده مظفر آنکه شه راست ظهیر
تاریخ خلافتش چو جستم ز خرد	گفتا که قدر نوشت از یوم غدیر ۱۲۷۸

آنمرحوم مدتها با کمال امانت و دیانت سفراً و حضراً مشغول خدمت بوده و سالها تحریرات حضوری با او بوده و ریاست دارالانشاء را داشت ۲ وقتی فراغت از خدمات جسته مجاور مشهد مقدس رضوی گردید چون اعلیحضرت همایونی

میمنت ملازمت ساداتر اعموماً بکرات تجربه فرموده بودند
مجدداً او را احضار و باکمال استقلال حکومت اردبیل و مشکین را
بایشان مفوض فرمودند آنمرحوم ابتدای جلوس همایونی بنظم
مهام آن صفحات مشغول بود پس از ورود موکب مسعود بدار الخلافه
چندی نگذشت که آنمرحوم را احضار حضور فرموده وزارت
خلوت و رسایل را بمعزی الیه مرحمت فرمودند و چندی
باکمال توقیر این شغل خطیر را اداره و بعد از آن بوزارت
تجارت نیز منصوب گردید در این مبینها عارضه برانش
عارض و روز بروز قوی بتحلیل رفته از حالت اعتدال برون
و از مشاغل دنیوی معرض گشته محض استشفاء بزیارت مرقد
مطهر رضوی مشرف بعد از چندی اقامت ارض اقدس
بتجویز اطباء عزیمت تبریز نموده در عرض راه مرضش اشتداد

که بعد از آن ... نهایت ... دولت و ...
با این ... و ... بالای ...
...

چه ... تا ... روزانه
... در ... الحوال
... عرض ... گردند
خشنودی ... تبریز ...
و ... بعنایات ... تجار
خوب ... حجی ...
... و ...
در ... دارای ... از و ... التحویلی
در ... علاء الملک
... اظهار خشنودی ... فرمودند

تمت

یافته بعد از ورود خاک ایران در مرند بر مرضش افزوده
آنجا وفات کرد الحق شجاع نظام حاکم مرند که مرد با حقوقیت
واهالی مرند از علماء و رعایا در تشییع جنازه و فاتحه خوانی نهایت
دلسوزی و محبت ظاهر نمودند روز ورود تبریز هم جمع کثیری از علماء
و امراء و تجار و کسبه سواره و پیاده جنازه را استقبال نموده
در مقام سید حمزه امانی گذاشتند پارسال جنازه اش بنجف
اشرف فرستاده شد در آنجا در وادی السلام در مقبره
اینخانواده مدفون گردید وفات آنمرحوم یوم پنجشنبه نهم شهر شعبان
هزار و سیصد و بیست یک هجری اتفاق افتاد رحمة الله علیه
حافظ وفا مکنند ایام باکسی ایچند روزه عمر ما تا وفا کنیم
مرحوم ناظم الدوله نیز علاوه بر مأموریتهای خارجه در ایام
صاحب اختیاری شیراز و حکومت طهران و وزارت عدلیه

و تجارت بتصدیق یگانه و بیگانه چه خدمتها و مردم داری نموده

همچنین جناب مستطاب اجل علاء الملک در حکومت کرمان و قطع

بعض گفتگوهای[۲] انگلیس در بلوچستان چه خدمتها کرده[۳] و بحمد الله

خدمات اینخانواده به دولت و ملت بی ریب و ریا بوده

و هر یک از امنای دولت و پیشکاران معتبر در زمان خود نسبت

باینخانواده چنانکه معروفست و اغلبی میدانند کمال مهر و محبت ظاهر

ساخته بحسن سلوک رفتار نموده اند از مرحوم مبرور شاه شهید

البسه الله حلل النور و این شاهنشاه ظل الله خلد الله ملکه چه دستخطهای

مرحمت و مکرمت صادر شده و سالها در مأموریت و اوقات

صفحات خارجه چه قسمها اسباب مزید مودت و محبت مابین

دولت جاوید آیت و دول بزرگ همسایه بوده اند

خداوند خود بعض مردم توفیق عبرت و بصیرت کرامت فرماید

۲ دولت ...

۳ و چند دفعه در سفر فرنگ ملتزم رکاب مرحوم شاه شهید طاب ثراه بوده آن مرحوم کمال مرحمت قلبی در حق او داشته نوعی انس و اعتقاد بعقل و کفایت و صفای نیت او داشت در دستخطهای مبارکه مرحوم نزد اغلب حضرات درجه خدمت و تجربیت او معلوم میشود صح

که بهوای نفسانی بیجهت وبسبب بمقام صدمه وضرر مسلمانان برنیایند وحرمت طبقهٔ ساداترا اینک ملحوظ دارند وصیت بالاترازاین چه میشود که جناب رسالت مآب صلعم درباب سادات فرموده الطالحون لی والصالحون لله ونعم ماقیل

یا امّة لم تراعی جدّنا فینا	لقد هتکت استار المسیئینا
لو انّنا ورسول الله یجمعنا	یوم القیمة ماکنتم تقولونا

ظالمین باید ازآنروز بترسند که خداوند فرموده یوم یعض الظالم علی یدیه ویقول لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً وقال تعالی ولو انّ اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض در امالی طوسی ره از حضرت رسول صلعم مرویست چهارنفرند که من شفیع ایشانم در روز قیامت تکریم کننده اولاد من بعد از من . برآورندهٔ حوایج ایشان

وسعی

وسعی کننده در امور شان وقت اضطرار شان و دوستدار نده
ایشان با قلب و زبان و بحمد الله در هر تاریخ نتیجه حب و بغض در باره
رسول ظاهر و هویدا بوده و خوشی دارم از این آیه استخاره که
در آن غایله وقت عزیمت طهران آمده اَلَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ
اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِیمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللهُ
وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ
وَ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ و بحمد الله وقوع بعض حادثات برای حقیر
اسباب توفیق و انقطاع شد که آسایش خود را در ترک وطن
دیده بعزم مجاورت قم از تمام اهل وطن دوستان وداع نموده
باتفاق جناب میرزا ابو الفتح خان وکیل الملک و فرزندی
میرزا ابو الفضل خان دبیر السلطنه و میرزا عبد الله خان مجید السلطنه
سالار ارفع و بعض بستگان دیگر با اهل و عیال با نهایت آسودگی

و خوشی بقم وارد شدیم عجب است قبل از وقوع این قضایا حاجی عبدالحسین نامی بود تاجر از صلحا و رفقا خواب دیده بود که شخص بزرگی باو فرموده که بفلانی بگو پاک کن دامنت از گرد و خاک همت مردان سحرخیز شد سابقهٔ این خواب و این شعر جهانی داشت که در حالت من اثر غریبی کرد

بدان سرم که اگر همتم کند امداد	ز شادی و غم دوران شوم چو سرو آزاد
بشویم از دل خود روزگار و هر چه دراوست	ز شادی و غم او نی غمین شوم نی شاد
نگریم از ستم او نخندم از مهرش	که خواه داد کند روزگار یا بیداد

و نعم ما قال

ز بیوفایی گل بود مرغ دل آگاه	از آن بگلبن این گلشن آشیان بنگذاشت

پس از چند روز ورود بلدهٔ طیبهٔ قم و زیارتهای مفصل با حضور قلب و آزادگی و آسودگی و گسستگی از تمام علایق دنیویه

حالت خوشی بهم رسانده گفتم خلوت خاص است وجای امن
نزهتگاه انس اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
پس از چند روز اقامت وخلوص زیارت برحسب میل وارادهٔ
همایونی واظهارات ملاطفت آمیز اولیای دولت عزیمت
طهران نموده مورد بسی تفقدات وتلطفات ملوکانه گردیده
واهالی آن پای تخت هر یکی شایسته مقام خود در موقع
ورود بقعهٔ متبرکه حضرت عبد العظیم وورود دار الخلافه طهران
از علماء وامراء وشاهزادگان ووزراء وتجار لازمهٔ محبت
وانسانیت فوق العاده ظاهر نموده وکمال پذیرائی بعمل
آوردند پس از چند ماه اقامت آنجا از راه رشت
واسلامبول عازم طواف بیت الله الحرام گردیدم بعد از زیارت
مکه ومدینه از راه جبل نجف اشرف وکربلای معلی وکاظمین

وتر من رای مشرف شدم در نجف اشرف در بیست نهم
شهر صفر هزار و سیصد و هفده ۱۳۱۷ هجری با قتضای عادتی بقرآن
مجید تفألی نمودم که آیا مستقبل حال چگونه خواهد بود سر صفحه این آیه
شریفه آمد وَمَن یُسلِم وَجهَهُ اِلی الله وَهُوَ مُحسِنٌ فَقَدِ استَمسَکَ
بالعروةِ الوثقی وَاِلَی اللهِ عاقِبَةُ الاُمور وبحمدالله عواقب امور
خیر گردید در مراجعت باز بقم آمده قریب یکماه نیز آنجا با حالت
خوش زیارت و اقامت نمودم همه جا زیاده بر آنچه متصور
آید خوش گذشت هر لوح که در مکتب ما جمله نشستیم هر صفحه
که در مدرسه ها جمله دریدیم هر نقش بجز نقش وی از سینه ستردیم
هر مهر بجز مهر وی از دل بریدیم و در تمامی این سفر بهر جا رسیده
و عبور کردم چه در داخله و چه در خارجه از اهل مملکت و دیگران
فوق العاده و بالاتر از رسم روزگار محبت ها و انسانیتها

دیدم

دیدم که محتاج شرح نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
در اواخر خیالم توطّن و اقامت در قم بود مکرّر دستخط های مرحمت
آمیز از اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه مشتمل بر احضار
طهران رسیده فرزندی سعید السلطنه وزیر نظمیّه طهران از این
باد دستخط مرحمتی فرستادند علاوه دستخط تلگرافی با برامر
مخصوصه مخابره فرمودند لهذا بر حسب امر عازم طهران شدم
و در آنجا از علمای تبریز و خوی و ارومی و اردبیل کاغذجات زیاد
و تلگرافات متعدده با ولیای دولت قاهره و بخود حقیر
رسیده که اصرارا در معاودت داعی نموده بودند
همچنین از حضرات آقایان عتبات عالیات و علمای تبریز
نیز تلگرافات و مراسلات بخود داعی رسیده متفقا باللفظ
خواهش و تأکیدات در مراجعت حقیر بوطن نموده بودند

سیّد...

که الآن عین همان تلگرافها موجوداست لهذا بموجب
استخاره معاودت کردم و از اهل ولایت چنانکه شرح
داده شد از هر طبقه از اعلی وادنی وعلماء وامراء وتجار
وکسبه رسوم مهربانی ومحبت بنحو اکمل ظاهر گردید که بر بی محبتی
ایشان هیچوقت جهتی نبوده است وآنان که بانجانواده پیچیدگی
نموده بودند در اندک زمانی اغلبی از میان رفتند ومنقرض
شدند واگر بعضی چندی ماند آنهم مخذول ومنکوب وذلیل
وخوار شد فاعتبروا یا اولی الابصار یکی از رفقا
ودوستان مخصوص بعد از انقراض بعض بدخواهان این
دو فرد را ضمن مراسلهٔ خود بیکی از بستگان بعض مفسدین نوشته بود

افسوس که بیخردان کوروکرانیم | ما ساخته با آب وعلف گاو وخرانیم
یکباره زنیک وبد خود بیخبرانیم | بابیخبر از دانش وهش جانورانیم

و همانشخص آنوقتها مراسله هم بحقیر داشت که اینچند فرد را با کمال افسردگی درج کرده بود

جهان بین که با مهربانان خویش	ز نامهربانی چه آورده پیش
مقیمی نبینی در این باغ کس	تماشا کند هر کسی یک نفس
پس از ماهی گل دهد بوستان	نشینند با کید کرد دوستان

در آخر مراسله این رباعی را زیر ثبت نموده بود

آوخ که علاج درد پنهانی ما	افسوس که چاره پریشانی ما
بر عهده جمعیت که پنداشته ام	آبادی خویش در پریشانی ما

در جواب مراسله او این رباعی را نوشتم

اغیار بروز کار حیرانی ما	دلشاد شدند از پریشانی ما
جمعیت اگرچه ما پریشان گشتیم	جمعی شده شاد از پریشانی ما

تمام اهل ولایت در اینچند سال یعنی از وقت تغییر و تبدیل

منجمع

تاریخ وفات مرحوم قائم‌مقام طاب ثراه

تاریخ وفات آن وزیر خجسته نهاد

میرزا عبد الرحیم کان آن وزیر گیتی نژاد

آنکه فرزندی چو او از مادر گیتی نزاد

سالها آن یک فطرت گردون ... و

شاه با او عقده‌ها از دین و دولت کرده بود

ناصرالدین شاه چون قائم‌مقامش کرده بود

هرچه خواهان آن شهنشه نظم ...

بود خوش فطرت ز بس داد ... فزون

بر خلاف دین و دولت ... بعد عزم

عشرت آمد بعد خجسته نهاد

تا زمان این امر آن فرزند آن ...

جان بکاهان این ... و جنت ...

خلد با او ... خجسته معاد

برد با خود آن ... ز او ارزان

بار در معصومه آمد ... بعد ارزان

عشرت بر وفق اراده

در جوار ... از ...

از وفاتش غمین هر کس ... قائد

شور دیگر بر مردم ... نظام

کرد تاریخ وفاتش ... او

میرزا عبد الرحیم خان یاد باد ... او

۱۳۱۹

وضع مرحوم قایم مقام بانجال نتایج وثمرات آن وقایع
وحوادث‌را در مملکت تماشا کردند وآشکارا دیدند حاجت
بشرح وبیان نیست پس ازانیکه مردم متنبه وپشیمان شدند
امیدوارم خداوند کریم بترحمی وتفضلی بفقرا وضعفا فرموده اسباب
گشایش وفرح وامنیت خاطر بعموم اهالی مملکت مهیا فرماید
چنانکه شب وروز دعای همه ماها بر انیست که خداوند همه
اهل ولایت دلخوشی بدهد هرچند اینمعنی موقوف به نیت
وعمل خودشانست کما قال الله تعالی وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرىٰ
آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ الایه
مرویست پیرمردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمده عرض کرد یا
امیرالمؤمنین من پیر وشکسته شده ام مرا نصیحتی فرمای که باعث
رفعت درجه من گردد درعقبی وسبب عزت من باشد در دنیا
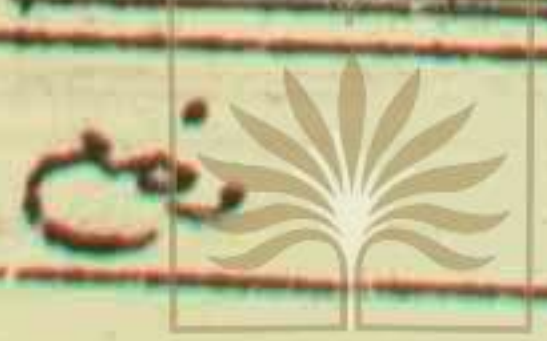
حضرت

حضرت فرمود ای شیخ اگر یاد گیری دو چیز را یاد گیر خداوند
جل ذکره را و مرگرا واگر فراموشکاری دو چیزرا فراموش
کن احسانیکه نسبت بمردم کرده باشی تا منت ننهی و بدی که
مردم با تو کرده باشند تا کینه ور نگردی انحدیث شریفرا
خاتمهٔ کتاب قرار دادم وان شاءالله همیشه باین عمل موفق خواهیم بود

والسلام خیر ختام

صورت سؤال وجوابیست که بعض آقایان کرام از اهل عراق
باجناب مستطاب معظم نموده اند

سؤال بعد التحیة والالقاب مدتیست باهمه اشتیاق
برقیم رقیمه ورجوع خدمتی سرافراز نفرموده اید اولا بابهجت
ارادت عرض اخلاص واحوالپرسی مینماید ثانیا انیروزها
درگوشه انزوا یکی از رفقا که صاحب ذوق تسلیم است

و طبع مستقیم از هر گونه وقایع تاریخی مفید بید باینجهت به
روزنامجات سنوات قبل هم گاهی رجوع میکرد تفصیلی در آنها
در روزنامجات آنوقتها راجع بحضرت مستطاب عالی که چند سال
قبل در تبریز اتفاق افتاده بنظر ایشان رسیده چون
ارادت و اخلاص بنده را با آن خانوادهٔ رفیعه کاملاً
میدانند و خودشان ارادت غایبانه و نوعی انس و الفت
بمطالعهٔ تألیفات حضرت اجل عالی دارند از بنده خواهش
نمودند که از خود بندگان عالی گذارش آن ایام را جویا شود
مفصلی یا مختصری مرقوم فرمایید که حقیقت احوال معلوم
گردد و صورت روزنامجات که نزد آن شخص موجود بود
بقراریست که لفاً ارسال خدمت میدارد و اصل روزنامه
ها را هم بخواهید حاضر است و در تبریز اغلب جاها پیدا میشود

نقل از روزنامهٔ حکمت مورخهٔ غرهٔ جماد ثانی ۱۳۱۶ شماره ۲۵۳

شروحات عجیبه از وقایع محزنهٔ تبریز هر یکی با شاخ و برگ
جداگانه نوشته و همهٔ جزئیات آذربایجان متعرض شده
با عبارات چندی از ملت ایران نام برده اند که ما از ذکر آنها
شرمساریم ملخص اخبار و سبب شورش اجلاف تبریز این است
خانوادهٔ جناب نظام العلماء که پدر بر پدر در آذربایجان بعلم و
فضل و جاه مشهور و پیوسته ملجاء فقرا و مربی ارامل و ایتام
بوده اند و همواره حکومت سنیهٔ ایران بر مراتب آنخانواده
افزوده و آذربایجانیان هم اعتقاد خاص بدین طایفه داشته
و مردمان بزرگ کارآگاه هم از ایشان در دولتخواهی
چون حضرات ناظم الدوله و علاء الملک و وکیل الملک و ثقة الدوله
و دبیر السلطنه و غیرهم مصدر خدمات بزرگ شده و هر یکی

گوی

کوی نیکنامی از میان برده اند از این جهات چنانچه
رسم روزگار بر این است فضلا محسود و نجبا محقود واقع میشوند
برخی را از اینگونه اقتدار و اشتهار اینخانواده دلتنگی
روی داده در هر کار با رقابت و همچشمی با ایشان بسر میبردند
ولی روز بروز بر جاه و جلال این طایفه از طرف دولت
و ملت میافزود هر دری که از وشایت و سعایت بروی ایشان
باز میشد از حسن تدبیر و موافقت تقدیر بسته میشد تا در این
مدت پیمانهٔ بدخواهانشان پر شده کار به تحزب و تعصب
کشید کشمکشها بمیان آمد رسم تخالف و تعاند سر گرفت
هیچ فرصت بهتر از این در دست نبود که جناب نظام العلماء را
باحتکار غلات متهم کرده صعالیک قوم را که خیر را از شر
نشناسند برضد اینخانواده بشورانند مثلاً از انبار داران

بزرگ آذربایجان که از دو سه سال تاکنون در انبارهای متعدد در خود شهر مخزون داشته و ما همهٔ ایشانرا بنام و نشان دانسته و می شناسیم نامی در میان نیاورده نظام العلماء که ثروت شخصی او را یگانه و بیگانه میدانند که باندازهٔ مخارج و اسعافات او نیست او را بوسایل خفیه و دسایس فعاله نزد همگنان انباردار و زعیم احتکار نامیدند این اقاویل کم کم در قلوب اجامر فقرا و اجلاف ضعفاء کارگر آمده و جای گرفت تیر مقصود بد خواهان بنشان رسید سهم اصاب و رامیه مذ بی سلم من بالعراق وقد اخطئت مرماک و بیکبار رشتهٔ هیجان و شورشرا جنبانیده که در ماه ربیع ماضی اول اسواق و دکاکین را بسته در بقعهٔ امامزاده سید حمزه در محلهٔ سرخاب هیاهوئی کرده چون

از طرف حضرات علماء و کاردانان مقاومت ندیدند
چهرهٔ شاهد مقصود خود را بسرخاب و سفیداب غارت به
دران بقعهٔ متبرکه که سلب و نهب و قتل آل محمد را سخت
بمیان بست بامدادان یکدل و یکزبان از آن بقعه به بقعهٔ
ابن عم صاحب بقعه شتافتند الله الله گویان آل
رسول الله را محصور و مقهور آوردند جناب نظام العلماء با آل
و عیال در حجرهٔ سبزی دربانان و چاکرانش در را بسته
از بالای بام برای مدافعه حاضر شدند سفراء تیر و تفنگ
و کلوخ و سنگ در میانه آمد و شد شدند چون شب
بمیان آمد جناب نظام العلماء دل از یار و دیار کنده نیم شبه
بسوی طهران لشتاب اندر شدند بامدادان شورشیان
بناگهان بخانهٔ ایشان و جناب علاء الملک و جناب ثقة الدوله

ریخته این سه خانه را از جاروب تا پاروب تاراج کرده
بیغما بردند وبدین اکتفا نکرده خانه ها را هم ویران کردند
گیرم که او سلیل رسول خدا نبود ولی یکی از افراد مسلمین معدود
بود یا نه در هیچ قاعده وقانون هرگز بمسلم اینهمه عدوان
سزا نبود گیرم که بگمان بدخواهان امیزدمان استغفر الله
از دین بدر رفته بودند بموجب احکام شریعت غرا هیچ کافر
اینهمه طغیان روا نبود باری وقوع این کار ناگوار در شهری
مثل تبریز که مسکن یگانه وبیگانه ووکلاء دول است مایهٔ
هزاران افسوس وبدنامیست امیدواریم که حکومت سنیه
پی گرفتن محرکین وفاعلین برآمده تاکنون بدست آورده بمجازات
شدیده گرفتارشان کرده است

۲۵۵ ۱۳۱۶
ایضا نقل از جریدهٔ فرید حکمت مورخه ۱۵ جمادی ثانی شماره

جناب مستطاب ملاذ الانام معین الأرامل و الایتام آقای نظام العلماء
سلمه الله پس از واقعهٔ هایله که بدان خاندان سیادت و سعادت
نشان در تبریز روی داد دل از یار و دیار کنده محض تسلیت
همی و دلارامی از قزوین روبسوی بقعهٔ پاک و مرقد تابناک
بضعهٔ البتول و سلیلهٔ الرسول حضرت معصومه علی جدها
و ابیها السلام به دار الأمان قم شتافته پس از اظهار
سوز و گداز و ابراز راز و نیاز با دل قوی و عزم راسخ
از ان آستان پاک مرخص شده روبسوی پای تخت
سلطنت عظمی در حرکت شدند طهرانیان از مژده قدوم وی
شادمان شده عموم اولیاء دولت علیه علماء و امرا
و اعیان شهر و اغلب تجار و اهالی برخی تا حسن آباد راه قم
و گروهی تا حضرت عبد العظیم باستقبال شتافته با تکریم و تبجیل

و احترا

واعزاز و تعظیم در ششم جمادی الاولی با آن حشمت و جلال که ثمرهٔ حسن اخلاص اولیاء دولت و طهرانیان بدودمان پیغمبر نیست وارد طهران شده یکسره استدراک فیوضات مظهر جمال و جلال سبحان سایهٔ یزدان اعلیحضرت اقدس همایون شهریار ایران رو بدان آستان گذارده از تلطفات همایونی که هر کلمه از کلمهٔ مهر آمایت وی بسان بلیبان بر دلهای زخمدار است و نوشدار وی خستگان دل اندوهگین پرکار شرور وجبور شده بمقر سیادت و سعادت معاودت فرمودند

نقل از روزنامهٔ ایران مورخ بیست و چهارم جمادی الاولی ۱۳۱۶

جناب مستطاب ملاذ الانام آقا میرزا رفیع نظام العلماء سلمه الله بواسطهٔ حرکتی که از بعض جهال تبریز بغتةً سر زده و جناب معظم آزرده خاطر شده با اهل و متعلقان بعزم مهاجرت بدار الامان

قم و زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده بودند.
پس از استفاضهٔ کامل از فیض زیارت آن عتبهٔ مبارکه
و چند روز اقامت در بلدهٔ قم روز یکشنبه هشتم اینماه بزاویهٔ
مقدسه حضرت عبد العظیم وارد و از آنجا عزیمت دار الخلافه
نمودند عموم اهالی دار الخلافه از وجوه و اعیان و کسبه
و تجار و اصناف بازار با کمال مسرت و اشتیاق خاطر
باستقبال جناب معظم شتافته ایشانرا با توقیر و احترام
تمام وارد شهر نمودند و در اینچند روز پیوسته رجال
عظام دولت و معارف و اعیان ولایت بدیدن
و فیض ملاقات ایشان نایل گشته و از ورود جناب معظم
اظهار کمال امتنان و مسرت نمودند و در روزی مخصوص نیز
جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم از جناب مستطاب ایشان

دیدن فرمودند و پس از یکدو روز از ورود برحسب احضار بندگان همایون بشرف حضور شاهنشاهی نایل شده منتهای تفقد و تکریم و کمال توقیر و اعزاز از طرف قرین الشرف همایون نسبت بایشان مبذول گردید بعد از ورود این بدار الخلافه علماء اعلام و فقهاء عظام عتبات عالیات و سایر ولایات نیز تکرار آنا از ایشان احوالپرسی و تفقد حال نمودند اینگونه تکریمات کامله ملوکانه و احترام فوق العاده رجال دولت و اهالی دار الخلافه و تفقدات علماء عظام نوعی تسلیت بخش خاطر ایشان از این سوء اتفاق گردید اما جناب معظم باقتضای حسن اخلاق و سلامت نفسی که دارند از این واقعهٔ ناگوار بقراریکه معلوم گردید چه در حضور مبارک و چه در سایر مجالس هیچ طرح صحبتی ننموده و نخواسته اند بسبب

سوء اعمال بعض جهال اشخاص صالح نیک کردار انولایت را
متهم و بدنام نمایند چنانکه از عموم علماء و معارف دارالسلطنه
تبریز و سایر ولایات آذربایجان تلگرافها و نوشتجات
عدیده مبنی بر معذرت و مذمت اعمال جهال باین رسیده
و اغلب اهالی اظهار انواع مخالصت و مهربانی و یکجهتی نمودند

نقل از روزنامه حبل المتین ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۱۰ نمره ۲
جناب مستطاب آقای نظام العلماء سلمه الله یوم یکشنبه هشتم جمادی
الاول با فرزندان گرامی خود جناب ثقه الدوله و جناب
دبیر السلطنه و جناب مجیب السلطنه و سایر بستگان خویش باکمال
احترام در حالتیکه تمام اعیان شهر دارالخلافه تا حضرت عبدالعظیم
باستقبال شتافته قریب یکصد و پنجاه یدک از اعیان
و اشراف برای توقیر و عظمتشان در جلو و عقب کالسکه ایشان

میکشیدند بعد از ورود بشرف حضور اعلیحضرت همایونی نایل شده تمام وجوه طبقات انشهرهای تحت از علماء و اعیان و اشراف و کسبه از جناب ایشان دیدن فرمودند

نقل از جریده فریده تربیت چهارشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۶

در این هفته بسندهای معتبر خبرها از تبریز باداره تربیت رسیده که هیچ اسباب مسرت نیست بلکه خیلی تاسف و باعث حیرت است اگر آدمی با یک دین بشنود بیکنفر ذریه رسولخدا که انجب نجباء و متخلق باخلاق الله و دارای انواع فضایل و علوم و صاحب مصنفات جلیله و رتبه نبیل اجتهاد است بی احترامی کرده اند چه حال پیدا خواهد کرد و چه خواهد گفت البته پس از مبلغی انقلاب و اضطراب میگوید مسلمان متدین چنین کاری نمیکند. بلی قاعده همین است اما تاریخ میگوید از اول خلقت

تاکنون همیشه عالِم متقی جواد تقی نقی مبتلا و دوچار جاهل
نادان شقی بوده و تحمل هزار گونه آزار نموده و مرد آگاه دانم
که در هیچ زمان موسی بی فرعون نیست و محمد ص بی ابوجهل و کار
از این قرار است مگر تربیت و تمدن باعلی درجه کمال رسد
و این داهیه دهیا مرتفع گردد بیچاره انسان که با استعداد
خداداد چون عمری جگر خورد و رنج برد صاحب مقام و مرتبتی
میشود و بحشمت و احترامی فایز میگردد آنوقت است
که حسدها می جنبد و رگها با غیظ و غضب دست بهم داده
کوه آتشفشان بنای فوران میگذارد گاهی بلیات
آسمانیرا بهانه قرار میدهد زمانی آفات زمینی را دست
آویز میکند و حاصل آنکه نوازنده مینوازد و تازنده میتازد
و آن جفته ها که میخواهد میاندازد تا بکجا بخورد و چه شود

خدا همه را از شر نفس امّاره و شیطان حفظ کند برویم بر سر اصل مطلب
همه کس میداند جناب مستطاب قبلهٔ الانام ملاذ الاسلام عماد العلماء
العظام آقای نظام العلماء سلمه الله تعالی که شمّهٔ از حال سعادت
اشتمال ایشان پیش از این در روزنامهٔ تربیت درج شده
از اکابر علماء تبریز و مفاخر اینعهد اند سیدیست سند
و دانشمندی معتمد از دوده و خاندانی که پاکان جهان آنرا
ستوده و در ثنای ایشان سروده و فرموده اند
مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
و بفضل باره آله و تفضل خاصان درگاه اغصان آن دوحهٔ زکیه
امروز در این کشور و این بوم و بر کلید قفلهای بسته اند
و عصای دست خستگان پاشکسته واسطهٔ فیض رابطهٔ جود
وسیلهٔ فتوت وثیقهٔ مروت واز آن بزرگان ازاده

که باعطای خداداده نمیگیرند و میدهند و منت هم نمی نهند

یکی از آنها جناب مستطاب اجل اکرم ناصر السلطنه وزیر

خالصجات دیوانیست

در این ایام که عمل غله در بعضی از اصقاع آذربایجان درحال

سختی میباشد جماعت اولئک بتحریک مغرضین بهانه بدست

آورده ورونجانه جناب مستطاب نظام العلماء فیهاند دراینوقت

بعض از سادات وطلاب محترم بحمایت وحراست میایند

کردنکشان ببیضا نیفه تی چند از ایشانرا سرراه میکشند

آه آه .. خون بنی فاطمه .. ذریهٔ رسول .. اولاد بتول

فرزندان سیف الله مسلول آه آه مختصر غوغا اسباب

زحمت عالم امجد میشود وسید سند برای انکه فتنه نخواباند

چه کند جزانکه دست از خانه وزندگانی بشوید وباجمعی از

اولاد و ذریهٔ رسولخدا راه مهاجرت پیش گیرد و بعزم مشهد

مقدس عازم دار الخلافه شود بعد از آنهمه بزرگواریها این

صدمات بی ارثیست که اجداد طاهرین نظام العلماء برای

اولاد امجاد وگذاشته یا تخمی است که پدر هابیل و قابیل کاشته

تا کی اینوضع تغییر کند و تدبیر با حکم تقدیر موافقت نماید باری

هنگامه طلبان فردای آنروز بعد از حرکت ایشان

بلجاجت و سماجت درخانهٔ نظام العلماء خانهٔ که (اسس

علی التقوی) بی مانع و حاجب ریخته انکنه را که پر از غله

گمان کرده خالی تر از مغز خویش می بینند در تمام خانها یکمن

غله پیدا نمیشود آه آه غله نبود اثاث البیت فرزند فاطمه بود

دشمن نادان آنرا غارت نمود و یکی نگفت غله نیست یا هست

و دیگران با حتکار پرداخته چه دخلی بنظام العلماء دارد

یقین است که بعض معرضین بهر غرضی که داشته محرک این
حرکت شنیع شده و پاداش آنرا از بالا و پایین خواهند دید
ایرادی که هست بر عقلاست که چرا جلو جهال را نگرفته
و آخر الامر بعد از انکه مردم دار الخلافه را خیلی متاسف
از این حرکات جاهلانه دیدیم حالا می بینیم وجد میکنند که
نظام العلماء بطهران میاید و ما بفیضی فایز میشویم که آرزو داشتیم
و مترقب آن نبودیم
جای جناب مستطاب نظام العلماء در طهران یا خراسان و شیراز
و اصفهان و یزد و کرمان هر کجا که باشد در چشمهای روشن
و دلهای آگاه است قدمهای مبارک انجناب را همه
کس بر سر چشم میگذارد اما خدا نکند در اثنای این سفر و طی این
منازل یکی از ملازمان حضرت علامی روی خود را بطرف

تبریز برگرانده واشاره بآن سامان کرده بگوید

لئن ضقت عنی فالبلاد فسیحة ... فحسبک عاراً انّنی عنک راحل

شاه پرستیهای پیش ازاین مردم تبریزرا در مدنظر گرفته

این مقاله را خیلی بااحترام نوشتیم وگرنه ....

نقل از روزنامهٔ ناصری منطبعهٔ تبریز ۱۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۱۷ نمره

جناب مستطاب ملاذ الانام آقای حاج نظام العلماء ادامه الله تعالی

که بعزم زیارت بیت الله الحرام و بعد به بیت مجاورت یکی

از روضات مقدسه اجداد طاهرهٔ خود سال قبل از وطن

مألوف حرکت فرموده ازراه اسلامبول عازم مکهٔ معظمه و مدینهٔ

منوره گردیده ازراه جبل مشرف عتبات عالیات شده

ودراقامت آستان مقدس حضرت خامس آل عبا

علیه آلاف التحیة والثناء راسخ بودند ولی چون وجود

امثال اینچنین رجال محترم در بلاد معظم مثل تبریز جایی همیشه محتاج الیه بوده و از قضا در این یکسال و نیم غیبت ایشان برای عامهٔ مردم خوش نگذشت که عامهٔ ناس غیاب اینجانب را بدتر دیده بی میمنت دیدند بموجب استدعا و عرایض متعدده اعاظم علماء و وجوه رجال و تجار و کسبه از هر طبقه بخاکپای مبارک اعلیحضرت همایون شهریاری ابدالله سلطنته تقدیم شده بود و مراجعت جناب معزی الیه را بهر از هرچه تأکید استدعا نموده بودند جناب معزی الیه را اولیای دولت علیه بهر نوع بود راضی بمراجعت تبریز نمودند و بعد از آنکه از دار الایمان قم برحسب میل خاطر مبارک بطهران آمده و مورد مراحم خسروانه شده و راضی بمعاودت وطن گردیدند محض ابراز مرحمت در حین مرخصی از خاکپای مبارک یکقطعه

انفیه دان مرصع بجناب معزی الیه و یک قبضه شمشیر
مرصع بجناب مجید السلطنه مرحمت گردید
روز جمعه یازدهم ماه که روز ورود تبریز بود عموم اهالی از علماء
و اعیان و امراء و تجار و سادات و طلاب و کسبه از
هر طبقه سواره و پیاده با جمعیت انبوه در نهایت رونق
و شکوه تا سراسیا و برخی تا باسمنج استقبال نموده
و جناب معزی الیه را با کمال اعزاز و احترام و خشنودی تمام
وارد تبریز نمودند و از جانب کارگذاران حکومت آذربایجان نیز
نهایت اعزاز و اکرام بعمل آمد و این مسئله مایه امیدواری
عموم اهل ولایت و اسباب مزید دعاگویی وجود
مقدس اعلیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه
و اولیای دولت قاهره گردید

(خاتمه)

محرر اوراق بر سبیل تیمن سلسلهٔ نسب جناب مستطاب
ملاذ الانام عماد الاسلام آقای مولف مدظله العالی را در این تذکره
ثبت مینماید سلسلهٔ ایشان بمرحوم مغفور میر عبد الوهاب
منتهی میشود که سید بسیار جلیل القدری بوده و باینجهت در بعض
سجلات و قبالجات قدیمه و برخی فرامین عهد صفویه که از
آباء و اجداد این سلسله و خانواده اسم برده اند بعبد الوهابی
منسوب کرده اند در تاریخ عالم آرا مینویسد سادات
عظام دار السلطنه تبریز خصوصاً عبد الوهابیه در دار السلطنه تبریز
اقامت داشته اند در اینعهد بعضی در یزد و کاشان و اصفهان نیز
هستند میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات مذکور
باو منسوبند سید عالی شأن و منظور سلاطین عصر بوده و مصاهرت
با یوسف میرزا بن حسن میرزا پادشاه معزز گشته از اولاد او

و در سیره حشری مینویسد [illegible]
که امیر عبد الوهاب [illegible]
میر عبد الغفار در علوم [illegible]
[illegible] بی نظیر [illegible]
و در شهور سنه [illegible]
بعالم بقاء انتقال [illegible]
و میر عبد الغفار [illegible]
و در سیره حشری [illegible]
و در پای منار [illegible]
مقبره [illegible]
امیر [illegible]
میرزا [illegible]
[illegible]
علوم [illegible]
بخصوص علم جفر

حسن بیک از نژاد صبیهٔ محترمهٔ یوسف میرزا است و در زمان
حضرت جنت مکان شاه طهماسب با آن نسبت اکثر اوقات
تولیت بقعهٔ رفیعهٔ حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز
که بنصریه مشهور است بان سلسله متعلق بود و الیوم باولاد او
متعلق است

شرح شجره و طومار نسب جناب معظم از روی اسناد معتبره بقرار [illegible] است
که ثبت میشود جناب الحاج الامیرزا محمد رفیع ابن الحاج
الامیرزا علی اصغر بن الامیرزا رفیع ابن الامیرزا ابیطالب الوزیر
ابن الامیرزا سلیم نایب الصدارة بن الامیرزا محمد سعید بن
الامیرزا علی اکبر بن الامیرزا رفیع بن میر مطلب بن میر فتاح بن
محمد صدر الدین بن مجد الدین بن السید اسمعیل بن میر علی اکبر
المعروف شاه میر بن الامیر عبد الوهاب بن السید الحسینی امیر

عبد الغفار بن السيد عماد الدين امير الحاج بن السيد حسن فخر الدين بن السيد محمد كمال الدين بن السيد حسن بن السيد علي شهاب الدين بن مير علي عماد الدين بن السيد احمد بن السيد عماد بن السيد عباد بن السيد علي عماد الدين بن محمد ابي الحسن بن السيد احمد بن ابي عبد الله وكان ذلك من علماء الانساب وهو ابن السيد محمد الاصغر بن السيد احمد الرئيس بن السيد ابراهيم ابن طباطبا بن السيد اسماعيل الديباج بن السيد ابراهيم الغمر الذي امه فاطمة بنت مولانا الحسين عليه السلام وهو ابن الحسن المثنى بن الامام الهمام الحسن المجتبى بن علي بن ابي طالب سلام الله عليه وعلى اولاده وشيعته ومواليه ولعنة الله على اعاديهم وظالميهم ومنكري فضائلهم اجمعين الى يوم الدين

اولئك آبائي فجئني بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع

بسم الله خیر الاسماء

این نظم و نثر از جناب جلالتماب آقای میرزا صادق خان ادیب الممالک امیر الشعرا است که در اینجا و ثه و سانحه در تبریز تشریف داشته مهمان مرحوم امیر نظام بوده اند معزی الیه از سلسلهٔ جلیلهٔ مرحوم میرزا بزرگ قایم مقام و از سادات عالیدرجات و صاحب طبع سرشاری دارند روزنامهٔ ادب نیز از آثار قلم مشکین بار اوست

چون سکندر رفت در بابل القصد داستانش را که نام خوانده باشی در کتاب

کان سپهداران یونانی بر او طاغی شدند بسکه بودند از سفر بسته ز جنگ اندر عذاب

شه به شمشیر آخت پیکر کشید و نه گرفت خامه در کف به که خشم آمد نشد در اضطراب

گفت اگر این لحظه با ایرانیان مهر افکنم به که با یونانیان جویم ره خشم و عتاب

زانکه در کوشش حریف عامه نتواند شدن آنکه کوشد با پلنگ کوهسار و شیر غاب

خواند اسپهدار ایران و او برابر شان نشاند در حضور خویش و خواندش بر سپه نایب مناب

حکایت [illegible]

گر بکوشش تیغی یا زبر و زبر [illegible]

آن یکی چون سیلی از کهساری آید در نشیب خانها ویران کند معمورها سازد خراب

و آن دگر آن شعله آتش که [illegible] کوه کوه آتش فشاند هر طرف [illegible]

[illegible] ز خرد و کلان و شیخ و شاب

[illegible]

مرد با فرهنگ و اندر چاره [illegible]

خامه را باید در این هنگام هشتن از بنان [illegible]

تیغ را باید [illegible]

[illegible] علاف

[illegible]

هم قبای رومیان زاساخت از پیکر برون
هم پرستاران رومی را برون کرد از ثیاب

پیکر از دیبای ششتر داد زیور چون بهشت
سر ز و سیم کیان آراست همچون آفتاب

گفت ایرانی نژادستم از این پس مر مرا
نه بروم آشنایی نه بیونان انتساب

عار دارم زانکه باز نهار خواران خو کنم
یا چو در شد بسته جویم از پشیمان فتح باب

چون چنین فرمود از رشک رقابت طغیان
جبهه فرسودند در پای شه مالک رقاب

مرد کافر از نژادش این چنین باید نصیب
عقل دانا را بگیتی این قدر باشد نصاب

رجوع بمطلب و مقصود

ای امیری نامهٔ اسکندری منسوخ شد
چو احادیث سعد و سلمی قصهٔ دعد و رباب

کهنه شد آن داستانها کز تواریخ فرنگ
خوانده یا از نگارستان و آثار البلاد

چند گویی از سکندر شمه از کار مهر
باز خوان تا جمله بینی داستانهای عجاب

خیره سازد کارهای میر اولو الالباب
کاینجهان بگسیر کشور زند او زپا تا سر لباب

از شمار نقع خور محجوب ماند روز جنگ
وافتاب فکر او هرگز نماند در حجاب

چهار نفر عاشق و معشوق
و دو کتاب در تاریخ

سه‌شنبه ۱۲ — آغاز داستان شورش تبریزیان — سنه ۱۳۱۶

نافِ هفته بود و چارم از ربیع دو یمن — شانزده رفته ز قرن چارده اندر حساب

راد فی الطنبوره غری نغمهٔ یعنی ز نو — مردم تبریز لحنی ساختند اندر رباب

چند تن اهریمن آسا در لباس مردمان — کاو هی صورت بدند اما بسیرت چون ذئاب

فتنه‌ها نو کرده دستاویز و از بیدانشی — از بزرگان قدر بردند از کریمان فرو آب

از جوان و پیر و مرد و زن بیازار آمدند — همچو سیل از کوهساران یا چو باران از سحاب

سوقیان بستند دکانها و دروازه‌ها خستند — پاره از بیم جان برخی بقصد انقلاب

ابتداء در بقعهٔ سبط پیمبر حمزه در شدند — و آهنین حصنی فراهم ساختند از آن جناب

نالهٔ الغوث و داویلاه و یا للمستغاث — بر کشیدند از دل و کردند روی از خون خضاب

آن یکی گفتا مرا دی جز نان ل بودی طعام — و آن دگر گفتی مرا نک اشک چشمستی شراب

آن یکی گفتا عیالم را ز غم بوده است قوت — و آن دگر گفتی جگر بوده است طفلم را کباب

آن یکی گفتا دریغا نی خدنگی را است رو — و آن دگر گفتی فسوسا نی دعایی مستجاب

آن یکی گفتا خدایا از تو میخواهم فرج / و آن دگر گفتی خدایا از تو جویم فتح باب

آن یکی گفتا که اندر تابم از سوز درون / و آن دگر گفتی که از درگاه ایزد رخ متاب

آگاهی یافتن امیر اعظم از تجمع مردم شهر و برانگیختن میرزا علی اشرف ایشان سالار نظام را باز آوردن چندتن از سران آن جماعت و سخن کردن امیر با ایشان از در وعد و وعید

چون امیر کامیاب این قصه را منهی رساند / سخت غمگین شد درون شاد میر کامیاب

خواند سالاری بحضرت زود و فرمودش برو / نزد این بیدولتان در آن رواق مستطاب

چند تن بگزین و امنیت ده و نزد من آر / تا ببینم از چه کردند این هوسبازان ارتکاب

رفت سالار سخندان چست و باز آورد زود / چند تن مرد گزین کانقوم کردند انتخاب

میر با ایشان بهنجار خوش و طرز نکو / هم زبانی مهربان فرمود از رأفت خطاب

کای هوس پویان چرا جستید این آخر خطا / دیده غلباز آن چرا گشته از راه صواب

تا کی در دل هوس دارید و اندر سینه کین / تا کی در سر خمار آرید و اندر دیده خواب

چون شنیدند این سخن از میر آن بیدانشان — در جواب اندر فرو ماندند چون خر در خلاب

عذر مسموعی نداشتند و کردندی سکوت — قول مصنوعی نیارستند و گشتندی حجاب

عهد و پیمانرا بر این هنجار کردند استوار — که خمش سازند نارفته را از انقلاب

پس برفتند و بیان کردند یاران خویش — آنچه شد در حضرت میرا ز سؤال و از جواب

جاهلان از جا برآشفتند و گفتند این سخن — هست اندر گوش ما مانند آوای ذباب

گرچه میدانیم سرپیچیدن از فرمان میر — آنچنان باشد که آییم از فرات اندر سراب

وانکه با فرمان وی طایع شود طوبی له — کش بود در هر دو گیتی عاقبت حسن المآب

لیک ما اینجا پی غوغا نمودیم انجمن — هر که نی غوغا طلب از ما نماید اجتناب

پیشوای ما غرابستی و ما چون بوم شوم — می بتازیم اندر آن موقع که فرماید غراب

الغرض چون بختشان برگشت و طالع شد زبون — صُمٌ بُکمٌ عُمیٌ گشتند از قضا شر الدواب

بیرون شدن غوغاییان از بقعهٔ شریفه و بستن بازارها و دکاکین و یورش بردن در درب خانهٔ جناب مستطاب نظام العلماء و مدافعهٔ آنجناب پس از

اتمام امر و تکمیل حجت بر حسب تکلیف

روز دیگر تا خشند از بقعهٔ میونشان
سوی شارستان چو باد از درون و آب از تکاب

تا خشند اینان ز نادانی بگاخی کش صدای
بود مردی محتشم از خاندان بوتراب

اختری رخشنده از برج نزار بن معد
گوهری تابنده در درج قصی بن کلاب

عالمی فحل و محقق سیدی راد و کریم
آگه از هر راز مکنون رازدان از هر کتاب

جامع المنقول و المعقول کز تدریس وی
بهره یابد خواجه طوس و حکیم فاراب

آن نظام الملة البیضاء که نام نامیش
هم رفیع است از فلک هم اشهر است از آفتاب

چون از این هنگامه آگه شد محرک در
با نقیبان گفت تا محکم فرو بستند باب

نامهٔ یزدان یکی بگرفت و گفت ای گمرهان
شرمی از این صحف منزل خود از یوم حساب

خانه‌اش را میفروزید آتش در دوران
کودکانش را مینداز ید اندر اضطراب

ما نخش کفشه کاندرز تو نیوشیم از آنکه
تیغ آهن را نشاید کوفت در جسم الصلاب

انجیل از مغزبان آنکه برون خواهند شدن
که رود ما خویا از ننگ و مستی از شراب

در ننگاب ...

ز نزار و قصی هر دو جد حضرت رسالت پناه‌اند

گویند

گوش امروز با افسانهٔ دیو است تا شب | کی شود دیگر ز افسون حکیمان پندیاب
باری از بس خیرگی کردند و سرپیچیدگی | شد دل آشفته و الا که بر در پیچ و تاب

آگاهانیدن منهیان امیر اعظم را از محاصرهٔ بیت الشرف حضرت نظام الملک و دولت او و شتافتن امیر بی توانی بجهت اطفای نایرهٔ فساد و طرد رجاله و معا

قصه بر میر چنین بردند کاذربایجان | این زمان از فتنه و غوغا همی گردد خراب
ای معین الملة برهان جان گیتی را ز غم | ای شبان گله بستان داد اغنام از ذئاب
چاره‌ای میر زودتر در علاج اندر گرای | همتی ای خواجه زوتر زی صلاح اندر شتاب
مملکت را چار موج فتنه چون برهم زند | کشتی نوح است فضلت من تولی عنه خاب
میر دریادل چو این بشنید از جا جست و برد | دست مردی بر عنان و پای همت در رکاب
در میان انجماعت راند توسن مردوار | چون خلیل الله در آذر یا کلیم الله در آب
دید شهری در هیاهو کشوری در گیر و دار | دید خلقی در تزلزل عالمی در انقلاب
جهل خواند در فضا انی نذیر للفتنین | سنگ گوید در هوا انی نذیر للکلاب

زوتر مخفف
زودتر

میر غیرتمند از این اطوار ناهنجار رنجید — بر جبین از شرم خوی چون بر گل سوری گلاب

خواست تا کیفر دهد آن شوربختان را به تیغ — باز رحم آورد و حلمش را فزون آمد نصاب

بار دیگر برگشود از درج مروارید قفل — بر فشاند از گوهر آگین لعل تر در خوشاب

باز با لطف فرمود ای سفیهان ما چند — نو عروس عار را در کوچه بردن بی نقاب

هیچ دیدستید نیلوفر بروید از کرفس — یا شنیدستید سیسنبر بر آید از شداب

عیب باشد بر رعیت شغل و کار رهزنان — زشت باشد در کهولت ذکر ایام شباب

گر نه بردارید دست از شور و غوغا عنقریب — بر سر دریای خون خواهید بودن چون حباب

ور شما اندر شمر شبیه ما را باک نیست — گر هزاران گوسفند آید نترسد یک قصاب

از هزاران گورخر یک شیر کی پروا کند — ور هزاران صعوه کی اندیشه دارد یک عقاب

چون به پایان شد حدیث میر اعظم آن گروه — هر یکی گفتا بخود الموت لی الآن طاب

زان سپس از هم پراکندند اعدای شق — کامروی چون باد بیزن بود و آنان چون ذباب

پس در ایوان رفت و بنشست و رایی زد — گرچه جانش خسته بودی زین ایاب و ذهاب

سکند

شکل اهرمن زشت دا اندر دیده آتش صورت | طعم حنظل داد اندر ساغرش شهد رضاب

تصمیم عزم حضرت نظام الملة بنهضت ز تبریز و تجنب از تعقیب و غزا و حفظ مراتب خود و احباء و رفع صدمه اهل شهر بهد یکر زیرا که مینست این سلسله را جنبانند پس متعهده باز و اگر بر جای ماند خیر کی طغیان فزونتر شود والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و دست برد دونان در غارت بیت الشرف و هدم اساس بیت فتوت و تخریب قاعده قصر منیع مروت بضرب تیشه

نیم شب آن سید والا گهر تصمیم داد | عزم رفتن را چو باز از این ضیغم رغاب
گفت اگر شب در رکاب نهضت آرم پای عزم | به که اندر روز ریزم خون مردم در رکاب
چون بشد وی پاسبانان حملگی در ره شدند | زانکه بی شهباز و شاهین کس نشد نخجیر یاب
بامدادان خلق نیز آگه شدند از انکه | آن شریف محتشم چون باد صرصر یا سحاب

اهرمن
اهرمنیه
ارعاب
بکمین
غراب آمد ارادت بز
ای بجای

لاجرم در خانه‌اش از بهر غارت تاختند ‌ ‌ از طلوع صبحدم حتی توارت بالحجاب

شد بیغما گوهرین قندیل و بلورین قمطر ‌ ‌ رفت غارت خلخی دیبا و سقلاطی ثیاب

نه بجا سیمینه کرسی ماند نه زرین بطا ‌ ‌ نه قدور راسیات نه جفان کالجواب

از وزیر خلوت سلطان وکیل الملک راد ‌ ‌ وز علاء الملک وز خواجه نظام مستطاب

شد بتاراج فنا گنجی که کردند ادخار ‌ ‌ شد بیغمای ستم مالی که کردند اکتساب

نه بجستان ماندشان شاخ و نه در اسکوب تیر ‌ ‌ نه در ایوان ماندشان خاک و نه در تالاب آب

خانه‌شان آن شد که از بالاش زیر زربیه ناب ‌ ‌ بارهٔ بند آنسان که نشناسی جدار از سقف باب

ذکر احلاس و پلاس و دیک و دیگ افراز را ‌ ‌ بر نهم کاینان نگنجد از فزونی در حساب

بار بار اندر بیاکندند دیبای ختن ‌ ‌ کیل کیل اندر بپیمودند لولوی خوشاب

درج اندر درج اشیا زر و اندر خریطه در و لعل ‌ ‌ انکه سنگ اندر خریطه داشت خاک

با کتابی که سزد کاری که کردند آن گروه ‌ ‌ با کرامی زاده من عنده ام الکتاب

ز خیال عامه بود این کار بل گز راستی ‌ ‌ فارس رام رمی من ذی سلّم

قمطر: ورج

اهلاس البیت: فرش و اثاث خانه

خریطه: کیسه

ای دریغا کاشیان با ذوب نگاه
گشت پرشور از نوای جغد و آوای غراب

ای دریغا گلشن آباد و سارستان عجم
گشت از بیداد بخت اینچنین سنگین دل خراب

ای دریغا خیمه زد بهرام در ایوان جم
ای دریغا دست کیوان چیره شد بر آفتاب

آگاهی یافتن بندگان حضرت اقدس اشرف والا ولیعهد دامت شوکته از ماجرا و رقم کردن منشور غضب درباره شورشیان و صدور امر مبارک بقتل طاغیان باستعانت مدافع و مجانیق

منهیان رفتند در بار ولیعهد جهان
کاشکارا شد کنون در وعد ساعت اقتراب

کار بر اینسان شده ای شه عالمگیر با ارج و جاه
خانهٔ اولاد پیغمبر بباد انتهاب

دیو تسخیری ازطلب آورده است غوک
عنکبوتان خام روئین تن ببافند از لعاب

این قضایا فصل کن ای حکمت گسترده باش
همچو داود پیمبر بسند فصل الخطاب

شه چو این بشنید فوراً خامه و دفتر گرفت
بنوشت بر سیمین ورق از کلک زرین مشکناب

بر امیر کامران بنوشت توقیعی که هان
صارم کین را باید برکشیدن از قراب

آن سری کز چنبر مالک رقاب آمد برون | هست بادافراه او در کیش ما ضرب الرقاب

هان و هان فرصت مجو بشکن ز شیر بیشه چنگ | هان و هان مهلت مده برکن ز گرگ خیره ناب

جویهای خرد را مگذار دریائی شوند | که نه با کشتی از آن شاید گذر نه با شناب

میر اعظم ابده الله تعالی نصرة | بوسه زد توقیع و بر سر هشت و در دم با

داد فرمان تا فرو بارند بر غوغائیان | زان تگرگ آتشین کو بارد از روئین سحاب

زین بلد دیگر خبر کشتند و در سوک اند | مهتران شهر و سادات قریش از شیخ و شاب

اظهار تضرع جمعی از اتباع بعض معرضین با برخی فقرا و ضعفا باستان اقدس والا و طلب عفو از صدمهٔ مرتکبین و استدعاء اغماض از

اعمال مفسدین

با زنان و کودکان سالخوردان عاجزان | جمعی افزون از شمار و خلقی افزون از حساب

کرده پیران درم از اشک عارض لاله رنگ | کرده زالان زند از خون دل انامل خضاب

کودکان با ناخن از رخ برگشوده جوی خون | نوعروسان در گلو افکنده از گیسو طناب

جمعی

شناب – شناوری

جملگی مصحف بکف رفتند در بار گاه شاه
هر یکی را گشته جاری از بصر خونین لعاب

این یکی گفتا شها از بیدلان دل بر مگیر
واندگر گفتا شها از خستگان رخ بر متاب

رحم فرما بر عجوزان و زنان بار دار
خستگان اندر فراش و کودکان در مهد خواب

بگذر ای شاه از تقصیر گنهکاران مرز
سالخورد از ابا باد افراه بزایان متاب

تو هژبری پوستین از گرگ باید بر کنی
کار قصابست کندن گوسپند از اهاب

ملک ای شهره شکنجیر و توپ و پرچرخ
الله الله دور از انصافت و بیرون از صواب

زاری مردم چو دید آنشه ببخشود از کرم
بر دل پیران فرتوت و زنان دلکباب

حضرت والا تو این چرا بر تافتی
گشت راضی آنجناب مستطاب از انجواب

لیک جد شرانده ام کی حیلت نان را صنیع کنند
تا نگردد انولایت از کرانیها خراب

گرچه او کشتند نفرینی نکردی بر کسی
تا فزاید باسکونش بهر خود جز ثواب

مرتکب را توبه باید خلوص و صدق دل
تا بفقند آتش قهر خدا از التهاب

گرچه انمیر و خدا اغماض کرد از حق خود
از کجا دانی که جدش بگذرد یوم الحساب

ادیب کنند فهم
باد افراه مکافات
اهاب پوست
شکنجیر
توپ
پرچرخ
خمپاره

چون اتمام این اوراق باول بهار افتاده بود این قصیدهٔ بهاریه که از طراوش طبع حضرت مستطاب ملاذ الانام بندگان آقای حاج نظام العلماء مدظله العالی در تعریف بهار و تغییر لیل و نهار و متضمن مدح حضرت مولی الموالی است تیمنا ثبت افتاد

ابر بهاری بریخت لؤلؤ لالا روی زمین طرف گلشن و صحرا

باد بهر سو رساند عطر ریاحین گشت معطر هوا چو عنبر سارا

طرف چمن سبز شد بسان زمرد غیرت یاقوت گشت لاله حمرا

صانع بیچون چه نقشها ز دل خاک کرده برون بر فراز توده غبرا

صنع خدا را نگر بچشم بصیرت از سر صورت گذر بجانب معنی

عمر به بیحاصلی گذشت دریغا هیچ نیفتی بفکر عالم عقبی

بس بود این رنج و غصه بهر دو نان چند نهی تن برنج و محنت دنیا

سود و زیان جهان چو عمر سر آمد میرود از سر تمام اینهمه سودا

[illegible] زن

ولا و دست توسل بر جناب کبریا زن

ز خط نفس بگذر پشت پا بر خودپرستی زن

از این زهد ریا بی حاصلی نبود بیا آتش

بسوزان خرقه سالوس و این دلق ریائی زن

انا الحق [illegible] گفت آن [illegible]

چو منصور [illegible] بگذر تو هم لاف [illegible] زن

[illegible] نفس خود [illegible] زن

رهایت ده [illegible] نفس هوائی زن

لجامی از شریعت برگیر و بر [illegible]

چو از حرص و طمع [illegible] خلق [illegible] زن

پس آنکه لاف [illegible] عشقت

[illegible] جهان [illegible] سر و ز عالم [illegible] زن

[illegible] سخن [illegible] زن

ولی گر [illegible] عشقت [illegible] سنگ جفا [illegible]

[illegible] نظام

هرچه نپاید غم از دلت نکشایم | از چه دهی دل بلنکر باطل و بی پا
عمر دو روزست آن یک بگذرد ار به | سهل بود پیش مرد عارف و دانا
پیک اجل بانگ زد هنوز بر آنی | مال فزایی بروی مال بهدا
نفس عزیزست هان و هان مکن او را | با طمع و حرص خوار و ضایع و رسوا
چشم بپوش از عطا و بخشش مردم | تا نشوی بنده و اسیر عطایا
روز پسین وقت مرگ فرق ندارد | خواه خزف خواه درج لولوء لالا
فاخته کوکو زنان که کو ملک جارفت | کوکبه جم بساط و حشمت دارا
رو بخدا کن ز ما سوی همه بگذر | دست توسل بزن بدامن مولا
شاه ولایت ولی کل آل الله | شیر خدا آن امیر یثرب و بطحا
والی ملک و ولی امر خداوند | مالک حکم از ثری است تا بثریا
اوست ولی عطا و منع خداوند | آدم و عالم برای او شده بر پا
در صف بزم عابدی گسیخته از دهر | در صف رزم است شیر بیشه هیجا

نظام ار رسته بگسل خاطر ز بند هوا و هوی
علم بردار رو و زنی مطرب سخن بشنا بجان
گسل گروه آب طبیعت را ز تن تعلقهای بیحاصل
بتیغ یأس بند و دل ز ماسوا تا خدا بین
علی باب خداوند است و آل او باب الله
آر دستی زن و دامان شان آلیز نمی توسل
ز روی آل آن درگاه روی آور ز آن
چه رو در روی برای چاره درد این چنین
سوار کشتی آل علی شو باول ز آن
بدریای حوادث فلک ز نا خدای این
وله ایضا
گذشت سال ز هفتاد و ده چه بیخبری
هزار حیف که زین عمر صرف نموده بری
غنیمت بدان دم بخود آی
همین دو روز که غافل مشو تو در سفری
که رفت قافله غافل مشو تو در سفری

مستغنی نیست بهر وصف کمالش | کز پی عمرو و شکستن صف اعدا
در بر او خصم را چه قدرت و قوت | خلق جهان را به پیش او چه توانا
اوست شفیع جهانیان بدو عالم | رشته اخلاص اوست عروه وثقی
آدم و حوا برای او شده موجود | گرچه پسر بود او بآدم و حوا
گر ید بیضا شد از کلیم نمایان | پرتو او بود روشن از ید بیضا
عیسی مریم برده روح دمیدی | از دم او بود قوت دم عیسی
معجز او بود از مسیح نمایان | مرده که میگشت زنده دست مسیحا
مظهر امر خداست دست خداوند | دست خدا راز آن اماته و احیا
خاتم پیغمبران چو رفت بمعراج | دید بهر جا جمال اوست هویدا
اصل کمالات و منشاء همه خیرات | نیک و بد از حب و بغض او شده پیدا
طینت هر کس بمهر اوست مخمر | نطفه او بوده از فساد مبرا
مادح او مدح خود کند که گواه است | مدحت او بر کمال طینت آبا

برو بمقبره دوستان گذری کن
بیاد آر ز رفیقان خود و بهر گذری
چنان گذشت پایه از این سرای فنا
که حال هیچ نبینی ز بودن اثری
چه روزها که بغفلت گذشت عهد شباب
نمانده در دولت از ایشان بجز کدری

وله ایضا

سال بشصت رفت و هیچ ندانم
من پس از این چه خدا داده و سال تمام
لطمه بد و نیک شد روزگار چه پیشم
بودم چون هر روز ...
شکر خدا را که روز و هیچ بعمرم
بر روز و نان روان ...
وه چه چراغ که شد ز غیب جهان
بهر قضایش وسیله هیچ ندانم

بود سرشت ز نام پاک آزاد — از دل او رهٔ شست نور تولا

مخلص آل علی بود ز دل و جان — مفتخر از آیهٔ مودت قربی

وله ایضاً مدظله

خبر میدهد وضع لیل و نهار — که هرگز نماند جهان بر قرار

نه پاینده کی هست بر نور روز — نه ظلمت برای شبش پایدار

بقایی نباشد برای خزان — دوامی نباشد بفصل بهار

دلا یکدم آزاد و آزاده باش — که فارغ شوی از غم روزگار

چو باشد همه نیک و بد در گذر — بد و نیک دنیا بدنیا گذار

منه بار غم بر دل از جور چرخ — رضا بر قضا ده بهر کار و بار

برو پیشه کن صبر و تسلیم را — ز دیده عبث اشک خونین مبار

بسی پادشاهان گردن فراز — کز آنها نماند یکی از هزار

چو جمشید و کیخسرو و کیقباد — کیومرث و شاهان پس نامدار

نه دیهیم و افسر نه تخت و نه تاج — نه رسمی از ایشان نه نقش و نگار

کجا رفت بهرام گور از چه ره — نیاید دگر باره سوی شکار

همین کوه و صحرا و هامون و دشت — بسی دیده شاهان با اقتدار

بناها نهادند بر روی خاک — نگردید از آنها یکی استوار

کشیدند لشگر بسی با شکوه — ز بغداد و رفتند تا قندهار

چه شوکت چه حشمت چه فر و جلال — چه لشکر که ناید بوصف و شمار

سراپرده‌ها بر چمنها زدند — نشستند در هر لب جویبار

یکایک همه رخت بربست و رفت — نه یک لشکری ماند و نی شهریار

نظام از خداوند توفیق خواه — که در وقت مردن شود یاد یار

بتاریخ بیست و پنجم شهر محرم الحرام اول حمل صورت

اتمام پذیرفت سنه ۱۳۲۴

هو الله تعالی شأنه

این مجموعهٔ مختصریست تاریخگونه که این بنده با خلوص نیت باقتضای اخلاص

و موذت بنی نوادهٔ سیادت و دودمان رسالت بقلم آورده چندی قبل

بنظر بعض آقایان عظام رسیده اظهار میل بطبع آن فرمودند لهذا در این زمان

سعادت اقتران که سریر سلطنت بوجود مسعود شهریار جوان بخت کامکار رفعت

و مهام دولت و ملت بحسن نیت این شاهنشاه ظل الله ابو الفتح و المظفر

(مظفر الدین شاه قاجار) خلد الله ملکه و سلطانه تشیید یافت و صفحهٔ آذربایجان

با توجهات کاملهٔ بندگان حضرت اقدس اشرف امجد اسعد ارفع والا ولیعهد

دولت ابدآیت روحنافداه در کمال نظم و انتظام بوده و اغلب مردم

میل و شوقی بتحصیل معارف و مطالعهٔ کتب تواریخ دارند و در زمان

پیشکاری دفعهٔ ثانوی حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام السلطنه

دام اجلاله العالی که با همه اشتغال بجلایل مهام دولت و تمشیت امور

مملکت توجه خاصی بنشر علوم و بسط فواید دارند این نسخه

بحلیهٔ طبع رسید و انا العبد الاقل [illegible]

سنه ۱۳۲۴

هو الله تعالی

در عهد شاهنشاه دین پناه

ظل الله اعلیحضرت اقدس شهریار کامکار

السلطان مظفر الدین شاه قاجار

خلد الله ملکه و سلطانه در سایه توجهات کارگزاران

حضرت اقدس اشرف امجد اسعد ارفع والا

(ولیعهد) دولت ابد آیت دامت ولایته الکبری

این نسخه صورت انطباع پذیرفت دولت دنیا و

عقبی هر دو ثابت از برای ولیعهد

آنکه کنون ملجاء تشیع و اسلام است نیکو سایه

لوای ولیعهد اللهم متع المسلمین

بطول بقائه